



کتابخانه
موسسه
اسلامی

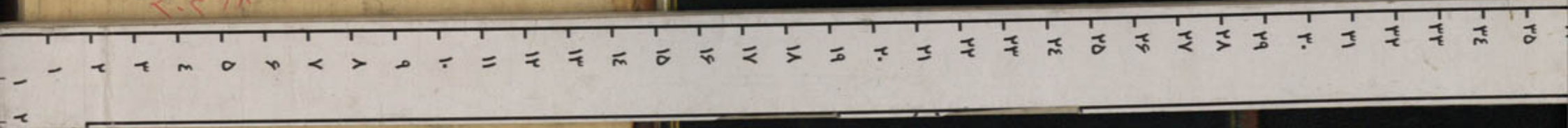
هدیه (مستعار)
۱۲۹۲
هدیه سرکار به صاحب

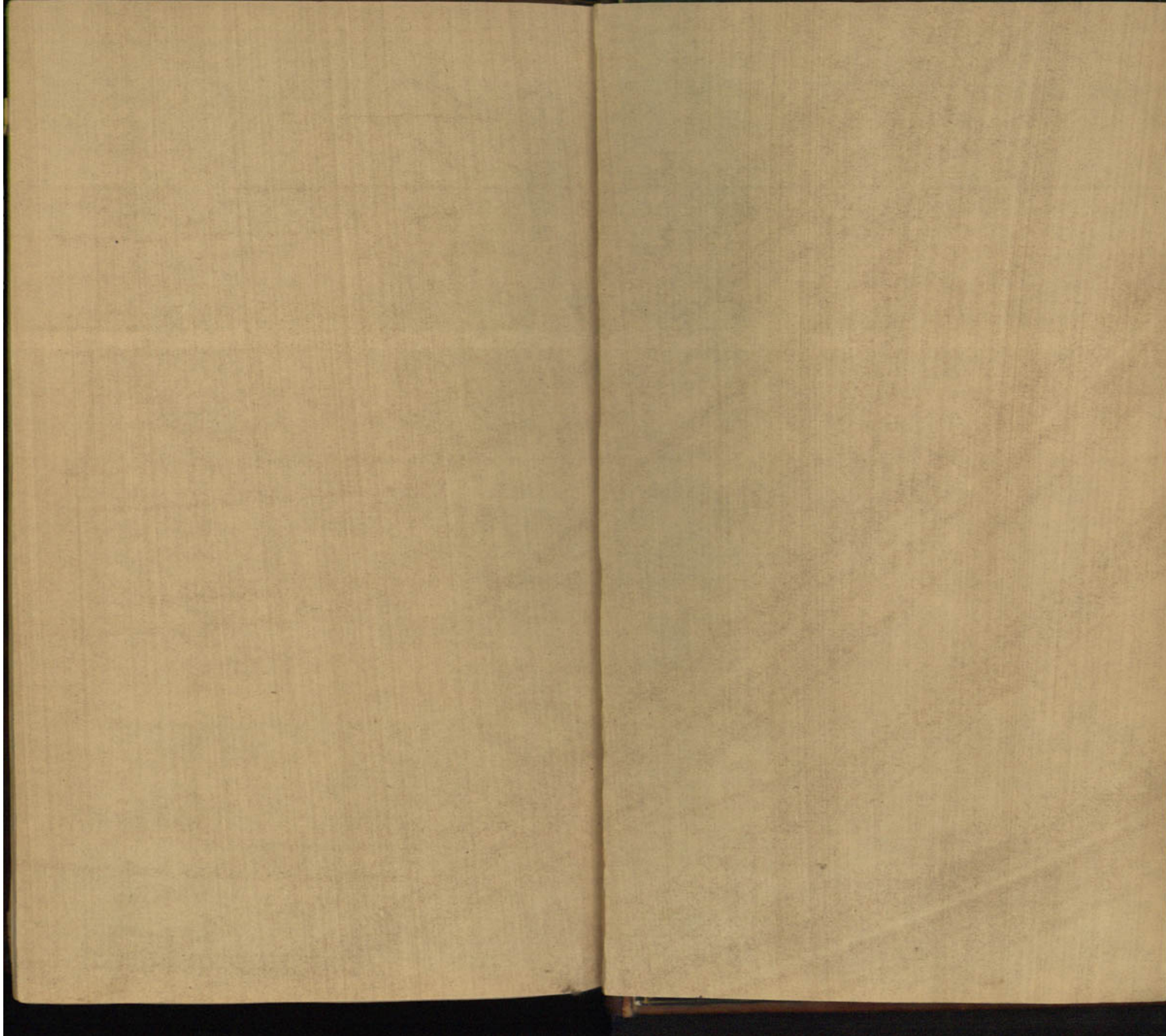


۱۵۹۰



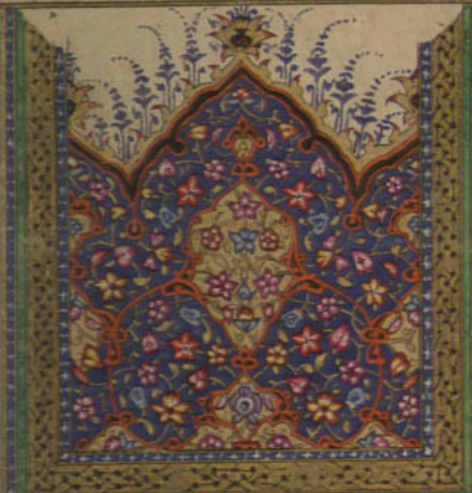
۱۵۹۱
۲۰۴۹۸





۲۰۴۹۸





بیان سیم شریف
چونیک زمره است در دوزخ و در دوزخ است
سینا چمن دیده صم نموده در دوزخ
ابریشم چمن جهان ناز و ناز آن نازکی
خوشه بهار و گلستان و گلستان
ماه و چمن و دوزخ و دوزخ
چرخ و چمن و دوزخ

بیان سیم شریف
چونیک زمره است در دوزخ و در دوزخ است
سینا چمن دیده صم نموده در دوزخ
ابریشم چمن جهان ناز و ناز آن نازکی
خوشه بهار و گلستان و گلستان
ماه و چمن و دوزخ و دوزخ
چرخ و چمن و دوزخ





بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك على أجمعين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك على أجمعين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك على أجمعين

مصدق
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك على أجمعين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك على أجمعين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك على أجمعين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك على أجمعين

بوی دسم الفصه وزیر در آمد بیارگاه شاه طبع
 بوی بجای آورد هر چه آورده بود از نظر باد شاه
 که زانید باد شاه به حاجیان فرمود که همه برودند
 وزیر باد شاه خوش بر سپاه نمود بعد از آن لطیفی
 دختر مقید شد چهار صد گیسو که روی زرین بوی
 چهار صد غلام در در کوش چهار صد شتر هزار دختر را
 باز کرده خود دختر با محافه زر نگار انداخته بوی
 روم روانه کرد بعد از مدتی وزیر دختر شاه
 طب را بعد از غز بشهر در آوردن باد شاه درم
 غنور شاه بحرم خود در آمد طبع که او دید بوی
 ماه شب چهارده بعد خوبی سزاگت ارانته
 بیک نظر غنور شاه بختان فرقت آن دختر
 باد شاه طبع که لحظه اندوی جدای داشت
 من شورید دیدم آن رخ زیبای او چونکه رفت
 عمری بپسند سری سودای او شکر دهن

بوی دسم الفصه وزیر در آمد بیارگاه شاه طبع
 بوی بجای آورد هر چه آورده بود از نظر باد شاه
 که زانید باد شاه به حاجیان فرمود که همه برودند
 وزیر باد شاه خوش بر سپاه نمود بعد از آن لطیفی
 دختر مقید شد چهار صد گیسو که روی زرین بوی
 چهار صد غلام در در کوش چهار صد شتر هزار دختر را
 باز کرده خود دختر با محافه زر نگار انداخته بوی
 روم روانه کرد بعد از مدتی وزیر دختر شاه
 طب را بعد از غز بشهر در آوردن باد شاه درم
 غنور شاه بحرم خود در آمد طبع که او دید بوی
 ماه شب چهارده بعد خوبی سزاگت ارانته
 بیک نظر غنور شاه بختان فرقت آن دختر
 باد شاه طبع که لحظه اندوی جدای داشت
 من شورید دیدم آن رخ زیبای او چونکه رفت
 عمری بپسند سری سودای او شکر دهن

بدیدم آنش بگویند تا قیامت سر بر دارم و کارند
پای او غیور شاه شب روز بخت مشغول بود
از هیچ مهر ملک خبر نداشت جمیع اهل فرایمی شدند که
باد شاه است که بجا کورش نهاده مار طاقت نماند
وزیر پست داد که کشته رفتن وزیر عیضه نوشته بغور
شاه فرستادند از سیاه از کشته وزیر فرود اباد
شاه بر آمد بخت قرار گرفت بخدمت کورش داد
باز کشته بخدمت خود در آمد همچنان بعشرت مشغول
ال بود تا سه ماه از حرم خود نه بر آمد باز مردم اهل
بطاقت شدن اخرا لامر همه الصاق کرده
بناد شاه عیضه نوشتن که چرا بدختر شاه حلب
فرغیده شده و بی کسی دختر باد شاه حلب است
کزیک باد شاه حلب بعد تر افسرداده کثیر
خود را فرستاده است اکنون که غیور شاه خواند

بما نرمان در غضب شده و گفت با همه اسیر که آورده
بود همراه کرده ملازمان را فرمود که دختر شاه حلب
بمخافه انداخته برده بجلت مانده بیا نید القصه
دختر شاه حلب با همه مالش گرفته روان شدند یک
دو منزل راه رفتند ملکه را از غیور شاه حمل در شکم و
شب هجین وقت ملکه را در درون گرفت اهلان
لحظه بار نهاد و سیری تولد یافت که مثل سنج آفتاب
هک را چشم بر روی پسر افتاد و مان نشد و اما
باز غمگین شد که این پسر چگونه سازد و الکه اش گفت
ایمان مادر عجیب است اگر بگوید بدرت بری ملکه
گفت چهره سازم که از فرزند دلند دل نامور
حالا هم باشد این مشکل اند دست تو انسان میشود
و کز مشکل باحوال میشود بکدام چشم باد شاه خود را
باین حالت بستم القصه در برید بر بارگاه باد شاه

آمد و بار طلبید بیاد شاه گفتن وزیر مقدم آمده
باز میطلبید در آید بکشته رود و غیور شاه گفت
وزیر را زان من است گوید که در آید وزیر در آمدن
بین خدمت بموسید و گفت ای شهریار عالم کار بر
سوا کی کشید ز ساری قدرت ای سر و کلش است
خدای از سر مسایهات کم نهند گفت ای من
جهاندار من یکی از بندگان حقیر تو ام مرا فرمودی
رفته دختر بادشاه حلیت گرفته آوردم وقت
بدرقه او یک دهن بمن منورت نکردی بسخن
عرض گوین ماه روی را ز دست داده خود را
باین بلا گرفتار کرده چون غیور شاه از وزیرین
سخن بشنید در و لش سردی شد گفت ای وزیر
بسخن مردم کاری کردم از کرده پشیمان گشتم
الکون چه ندم بر سر ام وزیر گفت ای شهر

یار هیچ اندیشه بخاطر داده بده با وجود این که در
این مهم را من متعهدی که باز رفته آن سیم عذار
را بکنار شاه بیارم غیور شاه از این گفتار وزیر چون
کل بشنفت بکاره زری بسپار وزیر سری داد
او را برای اینکه فرستاد وزیر شب فر و ز راه طی
میشود تا به شهر حلیت رسید و آمد بادشاه را گو
رانش کرد و آنچه سوغاتی که غیور شاه فرستاده
بود همه را بادشاه گذر نیند بیان واقعه را
گفت بادشاه یکبار که کرد آن آستین بر آستین
همراه کرده فرستادم و اگر میدانستم که تو مرا هیچ
کاره بودی دختر خود را بموهمراه میکردم خود را به
رانش جام غمی اندم وزیر زبان بعد از خواهی کنشاد
و آنچه فریب که آمد داده بودند عیضه نوشته بیا
فرستاده بودند و همه را یکبیک تقریر کرد که آنچه چنین
عرض کوی بادشاه این نوع کاری کرد اما ز کرده

خود و دشمنان شد بعد از خوابی آمده ام تا ملک
را بمن همراه سازد باو شاه کفایت اکنون دختر
خود را کی بنویسد هم چه که یک از نمود را و دوبار
نمی توان از نمودن وزیر گفت ای شهریار در
ابتدا محرم بودم حالا نیز محرم اینقدر گفت که باو
شاه ملازم شد باز دختر خود را بصدرا استیج بوز
یر همراه کرد و فرستادند القاصه وزیر ملک را گرفته
روان شد بعد مدتی بشهر روم رسید بیکاه ملک در
آور و بجزش بر دویشا سپرد و غیور شاه از دیدن
ملیک شاد و کام شد ملک را در اغوش جان کشید و گفت
ای مولای من ای جان نالوان من از نادانی بگفت
عرض کو یان خود را باین مملکت گرفتار نیستیم
تا تو رفتی تمام حضورشاد و کامی از من زلفت
تا تو گشتی غایب از من البر ناز که حال
بسکه از خون جگر این دیده ام و جوال در فراق

در فراق رو بنوعی میگذشت شکر سباز
کشم ناره از برنم وصال ملک بعد از استماع
این سخن آه سر از دل پر در و بر کشید که از دما
غش صعود کرد و گفت همه جایجا شدن دروغ
از فرزند عزیز من که نصیب کدام درنده پرنده شد
غیور شاه این سخن از ملک استماع کرد و پش
از سرش برید گفت ای ملک این چه سخن است
که تو میگوئی ملک گفت داد از دست بیان و
قعه خود کرد تا فرزندش را بروی تخته سنگ ماند
همه را تقیر داد و غیور شاه کربان تابان جان
کرداش حسرت از دیده کان بارید کویا دل از
هفت اقلیم پیرش در چرخ در اند و خردش
و فغان بر داشت که خطا کردم و احسن از نور
دیده خود جدا گردیدم القاصه شاه و ملک دهم

[illegible][illegible]

<p> دست خیزد زلفش بر لب لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش </p>	<p> لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش </p>
---	---

<p> لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش </p>	<p> لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش لبش زلفش بر لبش </p>
---	---

<p>کشف از کرمی که در کرمی است عاقبت پیوسته با کرمی و دانه و دانه</p>	<p>کشف از کرمی که در کرمی است روم به کرمی که در کرمی است</p>
<p>عجایب و نادرست و دانه و دانه نور و کرمی که در کرمی است</p>	<p>یک کرمی که در کرمی است بدان کرمی که در کرمی است</p>
<p>کرمی که در کرمی است نور و کرمی که در کرمی است</p>	<p>کرمی که در کرمی است نور و کرمی که در کرمی است</p>

<p>کشف از کرمی که در کرمی است عجایب و نادرست و دانه و دانه</p>	<p>کشف از کرمی که در کرمی است روم به کرمی که در کرمی است</p>
<p>عجایب و نادرست و دانه و دانه نور و کرمی که در کرمی است</p>	<p>یک کرمی که در کرمی است بدان کرمی که در کرمی است</p>
<p>کرمی که در کرمی است نور و کرمی که در کرمی است</p>	<p>کرمی که در کرمی است نور و کرمی که در کرمی است</p>

که تو از من دوری و اگر من دور از تو باشم
از زلف جانم که در هر دو عالم

که تو از من دوری و اگر من دور از تو باشم
از زلف جانم که در هر دو عالم

در دل با من که در هر دو عالم
از زلف جانم که در هر دو عالم

در دل با من که در هر دو عالم
از زلف جانم که در هر دو عالم

ز آنکه در عالم که در هر دو عالم
از زلف جانم که در هر دو عالم

ز آنکه در عالم که در هر دو عالم
از زلف جانم که در هر دو عالم

که تو از من دوری و اگر من دور از تو باشم
از زلف جانم که در هر دو عالم

که تو از من دوری و اگر من دور از تو باشم
از زلف جانم که در هر دو عالم

در دل با من که در هر دو عالم
از زلف جانم که در هر دو عالم

در دل با من که در هر دو عالم
از زلف جانم که در هر دو عالم

ز آنکه در عالم که در هر دو عالم
از زلف جانم که در هر دو عالم

ز آنکه در عالم که در هر دو عالم
از زلف جانم که در هر دو عالم

هک که در کمال شجاعت و شجاعت
خاک را چنانچه خود را میسوزاند

که بهر آتش که آید خفاش است
را چنانچه خود را به آتش میسوزاند

که بهر آتش که آید خفاش است
خاک را چنانچه خود را میسوزاند

مردم از تو حق را میگویند
چون که از تو حق را میگویند

که بهر آتش که آید خفاش است
چون که از تو حق را میگویند

چون که از تو حق را میگویند
خاک را چنانچه خود را میسوزاند

که بهر آتش که آید خفاش است
چون که از تو حق را میگویند

که بهر آتش که آید خفاش است
چون که از تو حق را میگویند

چون که از تو حق را میگویند
خاک را چنانچه خود را میسوزاند

هک که در کمال شجاعت و شجاعت
چون که از تو حق را میگویند

که بهر آتش که آید خفاش است
چون که از تو حق را میگویند

چون که از تو حق را میگویند
خاک را چنانچه خود را میسوزاند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين

الطاهرين
الذين هم خير خلق
الله بعد نبيه
والصلاة والسلام على

سيدنا محمد وآله
الذين هم خير خلق
الله بعد نبيه
والصلاة والسلام على

سيدنا محمد وآله
الذين هم خير خلق
الله بعد نبيه
والصلاة والسلام على

سيدنا محمد وآله
الذين هم خير خلق
الله بعد نبيه
والصلاة والسلام على

سيدنا محمد وآله
الذين هم خير خلق
الله بعد نبيه
والصلاة والسلام على

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الذين هم خير خلق
الله بعد نبيه
والصلاة والسلام على

سيدنا محمد وآله
الذين هم خير خلق
الله بعد نبيه
والصلاة والسلام على

سيدنا محمد وآله
الذين هم خير خلق
الله بعد نبيه
والصلاة والسلام على

سيدنا محمد وآله
الذين هم خير خلق
الله بعد نبيه
والصلاة والسلام على

سيدنا محمد وآله
الذين هم خير خلق
الله بعد نبيه
والصلاة والسلام على

بمقتضای این که
باید که در این
موضع

باید که در این
موضع

از این که در این
موضع

از این که در این
موضع

باید که در این
موضع

باید که در این
موضع

کرکشی

باید که در این
موضع

باید که در این
موضع

باید که در این
موضع

باید که در این
موضع

باید که در این
موضع

باید که در این
موضع

بیک سو دوزخ را بسیار نهم
با قدر مشهوره و در آنجا

بهر سخن که بخواهید ازین
بگو و بگو و بگو و بگو

بگو و بگو و بگو و بگو
بگو و بگو و بگو و بگو

اگر هر کس که بخواهد ازین
بگو و بگو و بگو و بگو

بگو و بگو و بگو و بگو
بگو و بگو و بگو و بگو

بگو و بگو و بگو و بگو
بگو و بگو و بگو و بگو

بگو و بگو و بگو و بگو
بگو و بگو و بگو و بگو

بگو و بگو و بگو و بگو
بگو و بگو و بگو و بگو

بگو و بگو و بگو و بگو
بگو و بگو و بگو و بگو

بگو و بگو و بگو و بگو
بگو و بگو و بگو و بگو

بگو و بگو و بگو و بگو
بگو و بگو و بگو و بگو

بگو و بگو و بگو و بگو
بگو و بگو و بگو و بگو

بگو و بگو و بگو و بگو
بگو و بگو و بگو و بگو

بگو و بگو و بگو و بگو
بگو و بگو و بگو و بگو

<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۱</p>	<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۲</p>
<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۳</p>	<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۴</p>
<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۵</p>	<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۶</p>
<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۷</p>	<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۸</p>

<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۱</p>	<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۲</p>
<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۳</p>	<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۴</p>
<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۵</p>	<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۶</p>
<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۷</p>	<p>بهره‌داران و صاحبان شماره ۸</p>

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

Handwritten text in Persian script, likely a signature or date, located in the bottom right corner of the page.

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or title, located in the upper right corner of the page.

۱۰
از این پنج کلمه که در این
کتاب است که هر یک از
آنها را در هر یک از
فصول این کتاب



حکومت از این جهت که
درین روزگار بسیار

[Handwritten Persian calligraphy]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ

فصل در بیان...

بعد از آنکه در اول روز یکبار
تو را منبسطی و یکبار

۱۲
انجمن علم و ادب
مجلس اول

منه بمحمد که بخود دیدم

بایر بهیچ کس نگویم

تو به این امر بدین

A detail from a manuscript showing a circular arrangement of text in a cursive script, likely Persian or Arabic, with a central point and radiating lines.

میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک	میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک
میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک	میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک
میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک	میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک
میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک	میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک

میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک	میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک
میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک	میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک
میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک	میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک
میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک	میدر و سبک و سبک و سبک قطره در این سبک و سبک

<p>۱ حق تعالی تعالی تعالی</p>	<p>۲ حق تعالی تعالی تعالی</p>
<p>۳ حق تعالی تعالی تعالی</p>	<p>۴ حق تعالی تعالی تعالی</p>
<p>۵ حق تعالی تعالی تعالی</p>	<p>۶ حق تعالی تعالی تعالی</p>
<p>۷ حق تعالی تعالی تعالی</p>	<p>۸ حق تعالی تعالی تعالی</p>

<p>مهر و خورشید در هر دو عالم یک نام است و این نام خداست</p>	<p>مهر و خورشید در هر دو عالم یک نام است و این نام خداست</p>
<p>مهر و خورشید در هر دو عالم یک نام است و این نام خداست</p>	<p>مهر و خورشید در هر دو عالم یک نام است و این نام خداست</p>
<p>مهر و خورشید در هر دو عالم یک نام است و این نام خداست</p>	<p>مهر و خورشید در هر دو عالم یک نام است و این نام خداست</p>
<p>مهر و خورشید در هر دو عالم یک نام است و این نام خداست</p>	<p>مهر و خورشید در هر دو عالم یک نام است و این نام خداست</p>

بجز زنا را در هر کس نیست	بجز زنا را در هر کس نیست
خبر محمد و جواد است	خبر محمد و جواد است
فرمان صومعه و بنی بزرگ	فرمان صومعه و بنی بزرگ
مهر سید کاظم است	مهر سید کاظم است
زغبه با مهر سید	زغبه با مهر سید
بکرمه و بنی بزرگ	بکرمه و بنی بزرگ
بکرمه و بنی بزرگ	بکرمه و بنی بزرگ
بکرمه و بنی بزرگ	بکرمه و بنی بزرگ

دوره ۱۴

بجز زنا را در هر کس نیست	بجز زنا را در هر کس نیست
خبر محمد و جواد است	خبر محمد و جواد است
فرمان صومعه و بنی بزرگ	فرمان صومعه و بنی بزرگ
مهر سید کاظم است	مهر سید کاظم است
زغبه با مهر سید	زغبه با مهر سید
بکرمه و بنی بزرگ	بکرمه و بنی بزرگ
بکرمه و بنی بزرگ	بکرمه و بنی بزرگ
بکرمه و بنی بزرگ	بکرمه و بنی بزرگ

درین طبع شاه سپید بجا آمد	بهر خفا در کینه دلم انداخته
سرمه بپوشان کار خرم و غم زد	بهر سوختن لب و لعل انداخته
خیمه زلفش کرد از بزم فروزد	بهر کینه دلم انداخته
چشمش در آینه بزم فروزد	بهر کینه دلم انداخته

در کینه دلم انداخته	بهر خفا در کینه دلم انداخته
سرمه بپوشان کار خرم و غم زد	بهر سوختن لب و لعل انداخته
خیمه زلفش کرد از بزم فروزد	بهر کینه دلم انداخته
چشمش در آینه بزم فروزد	بهر کینه دلم انداخته

مجلس بیست و نهم در فضیلت نیکوکاران و مذمت بدکاران

کتابخانه قاجاریه

تبرکات و نیکوکاران و
مؤمنان و عابدان و زکات

[illegible]

الحاج میرزا کبیر دین دوازده

مکتوبات اوقاف و در حکم
مانند بزرگوار باشد

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the text from the previous page, mentioning "الشيخ" (the scholar) and "المرجع" (the reference).

پنجم

در حقیقت این فیض خداوندی است که
به هر چه میسر آید که در حق او باشد

سنة ١٠٠٠

نوربات اعراسیست
ایقنایرینضیب خلقت

کتابخانه ملی ایران
موسسه تحقیقات و نشر
کتابخانه ملی ایران

هفتاد و دو و شصت و نه و یک

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام

عبدالمجید بن محمد بن علی

این بیت به نیت شکر الکریم
 در جلال کمال شکر حافظ
 چه کند و چه بپوشد و چه بگوید
 بجز شکر و شکر و شکر و شکر
 حاجت او شکر و شکر
 یکی قطره شکر از سر کوی بود
 که باقی آن خورشید بود
 طهر و طهر و طهر و طهر
 راه با شکر و شکر و شکر
 خوشتر از شکر و شکر و شکر
 با شکر و شکر و شکر و شکر

شکر
 این بیت به نیت شکر الکریم
 که بپوشد و چه بگوید
 حاجت او شکر و شکر
 یکی قطره شکر از سر کوی بود
 که باقی آن خورشید بود
 طهر و طهر و طهر و طهر
 راه با شکر و شکر و شکر
 خوشتر از شکر و شکر و شکر
 با شکر و شکر و شکر و شکر

بدل دادم شود و باطل را	چون که کینه بر سر بزم پارسا
چون که کینه بر سر بزم پارسا	بدر
بدر	چون که کینه بر سر بزم پارسا
چون که کینه بر سر بزم پارسا	چون که کینه بر سر بزم پارسا
چون که کینه بر سر بزم پارسا	چون که کینه بر سر بزم پارسا
چون که کینه بر سر بزم پارسا	چون که کینه بر سر بزم پارسا
چون که کینه بر سر بزم پارسا	چون که کینه بر سر بزم پارسا
چون که کینه بر سر بزم پارسا	چون که کینه بر سر بزم پارسا

بدل دادم شود و باطل را	چون که کینه بر سر بزم پارسا
چون که کینه بر سر بزم پارسا	بدر
بدر	چون که کینه بر سر بزم پارسا
چون که کینه بر سر بزم پارسا	چون که کینه بر سر بزم پارسا
چون که کینه بر سر بزم پارسا	چون که کینه بر سر بزم پارسا
چون که کینه بر سر بزم پارسا	چون که کینه بر سر بزم پارسا
چون که کینه بر سر بزم پارسا	چون که کینه بر سر بزم پارسا
چون که کینه بر سر بزم پارسا	چون که کینه بر سر بزم پارسا

خوشتر که در کمال علم و فضل فاتح عالم را در دلاوری و شجاعت	خوشتر که در کمال علم و فضل فاتح عالم را در دلاوری و شجاعت
پسین بروج که در کمال علم و فضل فاتح عالم را در دلاوری و شجاعت	پسین بروج که در کمال علم و فضل فاتح عالم را در دلاوری و شجاعت
ای که بوی خوشی و عطر در دلاوری و شجاعت	ای که بوی خوشی و عطر در دلاوری و شجاعت
کرد و خاتم که در کمال علم و فضل فاتح عالم را در دلاوری و شجاعت	کرد و خاتم که در کمال علم و فضل فاتح عالم را در دلاوری و شجاعت

عاقبت که در کمال علم و فضل فاتح عالم را در دلاوری و شجاعت	عاقبت که در کمال علم و فضل فاتح عالم را در دلاوری و شجاعت
پسین بروج که در کمال علم و فضل فاتح عالم را در دلاوری و شجاعت	پسین بروج که در کمال علم و فضل فاتح عالم را در دلاوری و شجاعت
ای که بوی خوشی و عطر در دلاوری و شجاعت	ای که بوی خوشی و عطر در دلاوری و شجاعت
کرد و خاتم که در کمال علم و فضل فاتح عالم را در دلاوری و شجاعت	کرد و خاتم که در کمال علم و فضل فاتح عالم را در دلاوری و شجاعت

شسته غبار غمت او هم زد
بقدر با هم بود در دشت کجاست
چاک بر زلف غیبش در خشم
بسته ها فطرتش در خشم
تا به چشمش در خشم

نشان اول با بر داشت او در قمار
زود آه که یک طوطی و باردار
در کسب منور تحقیق آه که

هست از هر طرف و هر کس
نشان او در دشت کجاست
بسته ها فطرتش در خشم
تا به چشمش در خشم

مست کردم عالم او در دشت کجاست
در دشت کجاست
مست کردم عالم او در دشت کجاست
در دشت کجاست

زوق

زوق جهان خود در دشت کجاست
زوق جهان خود در دشت کجاست
زوق جهان خود در دشت کجاست
زوق جهان خود در دشت کجاست

بسته ها فطرتش در خشم
تا به چشمش در خشم
بسته ها فطرتش در خشم
تا به چشمش در خشم

مست کردم عالم او در دشت کجاست
در دشت کجاست
مست کردم عالم او در دشت کجاست
در دشت کجاست

زوق جهان خود در دشت کجاست
زوق جهان خود در دشت کجاست
زوق جهان خود در دشت کجاست
زوق جهان خود در دشت کجاست

<p> خبر تو با هر امروز و شب که بود و می ماند از هر سر و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>	<p> در هر روز که بود و می ماند از هر سر و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>
<p> در هر روز که بود و می ماند از هر سر و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>	<p> در هر روز که بود و می ماند از هر سر و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>
<p> در هر روز که بود و می ماند از هر سر و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>	<p> در هر روز که بود و می ماند از هر سر و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>
<p> در هر روز که بود و می ماند از هر سر و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>	<p> در هر روز که بود و می ماند از هر سر و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>

<p> باز و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>	<p> باز و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>
<p> باز و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>	<p> باز و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>
<p> باز و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>	<p> باز و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>
<p> باز و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>	<p> باز و هر که در تو بر این خط و دروغا </p>

با دیده بیدار
شش تنه از نور آرد
کمر زلفار
بر خنجرش بجز عسکر آورد

افکار
ایستاده چو دریا آورد
امروز بگذارد
با کمر از دروغ و غوغا آورد

در کوچه در
استوار در استوار
کوچه بنویسد
از غوغا و غوغا آورد

چو بخت از دست
بدرستی ببرد
استاره مجید
کوچه ببرد از غوغا آورد

زار

با چشم بیدار
زار و زور آورد
بسیار با هر
نار و زور آورد

ای ده بیدار
غریب است تا ببرد
چون که در غوغا
با زور و زور آورد

چو بخت از دست
بدرستی ببرد
از غوغا و غوغا
از غوغا و غوغا آورد

چو بخت از دست
بدرستی ببرد
از غوغا و غوغا
از غوغا و غوغا آورد

چون که بخت بد تو را بخت بد	چون که بخت بد تو را بخت بد
چون که بخت بد تو را بخت بد	چون که بخت بد تو را بخت بد
چون که بخت بد تو را بخت بد	چون که بخت بد تو را بخت بد
چون که بخت بد تو را بخت بد	چون که بخت بد تو را بخت بد

چون که بخت بد تو را بخت بد	چون که بخت بد تو را بخت بد
چون که بخت بد تو را بخت بد	چون که بخت بد تو را بخت بد
چون که بخت بد تو را بخت بد	چون که بخت بد تو را بخت بد
چون که بخت بد تو را بخت بد	چون که بخت بد تو را بخت بد

مغفرت بسیار بدین غرض
بدر خنده از عجب
بالا حضرت لایق است
عزاد به این کار

کمر نشسته به این
در خنده به عجب
نخستین غرض است
نخستین کار

نخستین غرض است
نخستین کار
از این سر و دست
بدر خنده به عجب

از این سر و دست
بدر خنده به عجب
نخستین غرض است
نخستین کار

نخستین

بدر خنده به عجب
نخستین غرض است
نخستین کار
بدر خنده به عجب

از این سر و دست
بدر خنده به عجب
نخستین غرض است
نخستین کار

نخستین غرض است
نخستین کار
از این سر و دست
بدر خنده به عجب

از این سر و دست
بدر خنده به عجب
نخستین غرض است
نخستین کار

که خالق تو منم از منم بر
در درگاه تو بودم و تو
بخش تو غنی تر از منم
در این عالم بودم و تو

زین عالم بودم و تو
بخش تو غنی تر از منم
در این عالم بودم و تو
بخش تو غنی تر از منم

بخش تو غنی تر از منم
در این عالم بودم و تو
بخش تو غنی تر از منم
در این عالم بودم و تو

که خالق تو منم از منم بر
در درگاه تو بودم و تو
بخش تو غنی تر از منم
در این عالم بودم و تو

مهر

که خالق تو منم از منم بر
در درگاه تو بودم و تو
بخش تو غنی تر از منم
در این عالم بودم و تو

زین عالم بودم و تو
بخش تو غنی تر از منم
در این عالم بودم و تو
بخش تو غنی تر از منم

بخش تو غنی تر از منم
در این عالم بودم و تو
بخش تو غنی تر از منم
در این عالم بودم و تو

که خالق تو منم از منم بر
در درگاه تو بودم و تو
بخش تو غنی تر از منم
در این عالم بودم و تو

شده
ناله که تمام شد بل بوی تو در
مهر خرم نامزد خرفان که
که غنیمت در سینه محبت منور است
مهرای عشق بودا و در خرم

شده
مهر که در کعبه با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت دارم
دل را دردم که غنیمت که غنیمت
غنیمت که در او با غنیمت که غنیمت

شده
اگر در غنیمت که غنیمت که غنیمت
دکان که غنیمت که غنیمت که غنیمت
مهر که کما که با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت جفا که

شده
در غنیمت که غنیمت که غنیمت
غلام که کما که با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت جفا که

شده
مهر که کما که با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت جفا که

شده
کلیت غنیمت که غنیمت که غنیمت
از غنیمت که غنیمت که غنیمت
چو غنیمت که غنیمت که غنیمت
غلام که کما که با غنیمت جفا که

شده
غلام که کما که با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت جفا که

شده
مهر که کما که با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت جفا که
غلام که کما که با غنیمت جفا که

چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم

چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم

چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم

چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم

چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم

چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم

چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم

چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم

چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم

چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم
چو برکتی که در این عالم

<p>مهر خورشید را بر نیلای آتشین چشمه زلال را بر لبه یابون زلفش را بر بوی گلستان لبش را بر لبه یابون</p>	<p>زلفش را بر بوی گلستان لبش را بر لبه یابون چشمه زلال را بر لبه یابون لبش را بر لبه یابون</p>
--	---

<p>زلفش را بر بوی گلستان لبش را بر لبه یابون چشمه زلال را بر لبه یابون لبش را بر لبه یابون</p>	<p>زلفش را بر بوی گلستان لبش را بر لبه یابون چشمه زلال را بر لبه یابون لبش را بر لبه یابون</p>
---	---

در باغ گلستان چو باغیانم زلف آردم
بقول امیر خسرو که این چنین

که موی ز صورت لاله زارم زلف آردم
بپادشاه که زلف آردم زلف آردم

مهر آردم که باغیانم چو باغیانم
عقل آردم که باغیانم چو باغیانم

نیز که باغیانم چو باغیانم
نیز که باغیانم چو باغیانم

نه سوز خورشید زلف آردم
نور آردم که باغیانم چو باغیانم

مهر آردم که باغیانم چو باغیانم
عقل آردم که باغیانم چو باغیانم

نیز که باغیانم چو باغیانم
نیز که باغیانم چو باغیانم

نیز که باغیانم چو باغیانم
نیز که باغیانم چو باغیانم

نیز که باغیانم چو باغیانم
نیز که باغیانم چو باغیانم

نیز که باغیانم چو باغیانم
نیز که باغیانم چو باغیانم

نیز که باغیانم چو باغیانم
نیز که باغیانم چو باغیانم

نیز که باغیانم چو باغیانم
نیز که باغیانم چو باغیانم

بجز این که در این کتاب
فراوانه است و در این کتاب

بجز این که در این کتاب
فراوانه است و در این کتاب

بجز این که در این کتاب
فراوانه است و در این کتاب

بجز این که در این کتاب
فراوانه است و در این کتاب

بجز این که در این کتاب
فراوانه است و در این کتاب

بجز این که در این کتاب
فراوانه است و در این کتاب

بجز این که در این کتاب
فراوانه است و در این کتاب

بجز این که در این کتاب
فراوانه است و در این کتاب

بجز این که در این کتاب
فراوانه است و در این کتاب

بجز این که در این کتاب
فراوانه است و در این کتاب

بجز این که در این کتاب
فراوانه است و در این کتاب

بجز این که در این کتاب
فراوانه است و در این کتاب

دلم خود که برفت غم مرا
بسیار به غم منم در جای

بوی گلستان به غم منم
بوی گلستان به غم منم

بند است غم منم در دلم
خداوند منم در دلم

فراموشی ز غم منم
فراموشی ز غم منم

ناله
افغانی ز غم منم

دست منم در دلم
دست منم در دلم

از غم منم در دلم
از غم منم در دلم

ناله
افغانی ز غم منم

دست منم در دلم
دست منم در دلم

شور منم در دلم
شور منم در دلم

ناله
افغانی ز غم منم

دست منم در دلم
دست منم در دلم

عاقبت از خط نصیبی که
بر کف کاغذ بنویسد

فراستای که در دلم
از کوه کوه کوه کوه

چو در دلم از کوه کوه
نقص اندک کوه کوه

ناله ای که در دلم
از کوه کوه کوه کوه

چو در دلم از کوه کوه
نقص اندک کوه کوه

چو در دلم از کوه کوه
نقص اندک کوه کوه

چو در دلم از کوه کوه
نقص اندک کوه کوه

چو در دلم از کوه کوه
نقص اندک کوه کوه

چو در دلم از کوه کوه
نقص اندک کوه کوه

کوه کوه کوه کوه
نقص اندک کوه کوه

چو در دلم از کوه کوه
نقص اندک کوه کوه

چو در دلم از کوه کوه
نقص اندک کوه کوه

عشق از سر زلف	زنجار عشق
سکینه دل	مغیبه دل
سکینه دل	مغیبه دل
سکینه دل	مغیبه دل
سکینه دل	مغیبه دل
سکینه دل	مغیبه دل
سکینه دل	مغیبه دل
سکینه دل	مغیبه دل

عشق از سر زلف	زنجار عشق
سکینه دل	مغیبه دل
سکینه دل	مغیبه دل
سکینه دل	مغیبه دل
سکینه دل	مغیبه دل
سکینه دل	مغیبه دل
سکینه دل	مغیبه دل
سکینه دل	مغیبه دل

فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است	فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است
فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است	فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است
فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است	فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است
فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است	فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است

فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است	فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است
فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است	فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است
فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است	فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است
فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است	فکر کن که این دنیا در عالم باد و آتش است

فقره در مرقع
نسخه مسعودیه
فقره در مرقع

عاشق کائنات کو باغ و بهار
خداوند در دریا و گریه

مفتی محمد رفیع الدین

عبدالله بن محمد بن عبد الله
بن عبد الله بن عبد الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible]

ماده درین باب
بجای آنکه در این باب

کتابخانه عمومی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
تهران

کتاب الفیاض فی الفیاض
تألیف ابن خلدون

بروینداده است
مجلس تبریک نوروز

کتابخانه عمومی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فقد توفيت في سنة ١٢٠٠ هـ
بجانب زوجها في داره في القاهرة

خط در این کتاب

محمود درویشی
کتابخانه
محمود درویشی

کتابخانه عمومی
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۰

از این کتاب مرصع شده است

کتابخانه

کافیه و امحسسه
حسن ابرار

کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند	کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند
کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند	کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند
کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند	کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند
کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند	کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند

نیکو

کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند	کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند
کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند	کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند
کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند	کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند
کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند	کسی که در این دنیا بسیار از دنیا بداند

بیا بخواه ای دل در دوزخ بیا
و در آتش بیا و در آتش بیا

در دوزخ بیا و در آتش بیا
و در آتش بیا و در آتش بیا

بفرما دلش را که شکر آید
و در آتش بیا و در آتش بیا

در آتش بیا و در آتش بیا
و در آتش بیا و در آتش بیا

دل بسوز که سوزد که سوزد
و در آتش بیا و در آتش بیا

در آتش بیا و در آتش بیا
و در آتش بیا و در آتش بیا

بفرما دلش را که شکر آید
و در آتش بیا و در آتش بیا

در آتش بیا و در آتش بیا
و در آتش بیا و در آتش بیا

و با صدراغ و اندر فرزند
مردم از کشتن او فرزند

بهر کس که از کشتن او فرزند
بهر کس که از کشتن او فرزند

بهر کس که از کشتن او فرزند
بهر کس که از کشتن او فرزند

بهر کس که از کشتن او فرزند
بهر کس که از کشتن او فرزند

بهر کس که از کشتن او فرزند
بهر کس که از کشتن او فرزند

بهر کس که از کشتن او فرزند
بهر کس که از کشتن او فرزند

بهر کس که از کشتن او فرزند
بهر کس که از کشتن او فرزند

بهر کس که از کشتن او فرزند
بهر کس که از کشتن او فرزند

بگویند که اینست که در
مراقبت باشد و چه بگویند

رازدوست مردم تازه بشناس
تا بهر حال در میان دلدار

بجایست آقا در وقت حاجت
و در حاجت نشانی قافله نظر دارد

عالم
الایه که با این سبب
مبادا غایت غایت و منفرد

نکته

از این دل نشین با دعا و دعا
خودش نقش خود را زنده دارد

نخستین کشف با این
خدا را از این عالم برده بردارد

بدون از این آینه دل
سفر با آلوده ای از این دنیا

چه راه دارد از این دور و نزدیک
که فیهما فیهما هم در این دنیا

دینیم فیوض ملک شاد در ملکند
هر بختی از اندر سرافرازند و کسبند

سکندر در تختشند و شاه
نمودند و پیر نیست اینکار

بیا و حال اهل درد بشنود
بمقتل از کس منفی بیا

سبزه نسیم کند سر را سبزه
هر بیت جانم پیر از کس را دلدار

ببیند دولت نمودن است اس
علم شد کاظم اندر زلم اشعار

بخت در تیرت هر کس را بود
بیا و هر کس را مطلع

دلدار عاشق شایسته قدر است
کسور این چنین به پیشگاه را بود

سلسله نفس کشانم که کف بود
و کس را تیش به کس را بود

بیا بیا بر سر آید و در میان
نخل که بر سر آید و در میان

بیا بیا بر سر آید و در میان
نخل که بر سر آید و در میان

بیا بیا بر سر آید و در میان
نخل که بر سر آید و در میان

بیا بیا بر سر آید و در میان
نخل که بر سر آید و در میان

نخل

بیا بیا بر سر آید و در میان
نخل که بر سر آید و در میان

بیا بیا بر سر آید و در میان
نخل که بر سر آید و در میان

بیا بیا بر سر آید و در میان
نخل که بر سر آید و در میان

بیا بیا بر سر آید و در میان
نخل که بر سر آید و در میان

اگر چه غلام اعانت یسویس
یسویس کرد و جاسوس یسویس

نیز یسویس غفلت بر کرد
همو غلام یسویس یسویس

اگر چه یسویس نوزده هر کو شد
یسویس نوزده و دلت قال یسویس

اگر چه یسویس که در غلام یسویس
یسویس یسویس که در غلام یسویس

نیز

نیز یسویس یسویس یسویس
یسویس یسویس یسویس

یسویس یسویس یسویس
یسویس یسویس یسویس

یسویس یسویس یسویس
یسویس یسویس یسویس

یسویس یسویس یسویس
یسویس یسویس یسویس

که گشته سینه ام ز کربس گریخته باید که در دود و دوزخ راه رود	خاطر	افزون باشد که بپایان زانو خوشتر در میان طاعت گاه نو
بیار که شمع فلک ز دنیا ما گرفته سوزد ز غبار غبار	این که گشته سینه ام ز کربس گریخته باید که در دود و دوزخ راه رود	بیار که شمع فلک ز دنیا ما گرفته سوزد ز غبار غبار
دامت که در دوزخ با سوزان که در دوزخ سوزان تو بپایم	خاطر	دامت که در دوزخ با سوزان که در دوزخ سوزان تو بپایم
چو در دوزخ تو نیست فلک بپایم که در دوزخ سوزان	خاطر	چو در دوزخ تو نیست فلک بپایم که در دوزخ سوزان

بیار که شمع فلک ز دنیا ما گرفته سوزد ز غبار غبار	خاطر	بیار که شمع فلک ز دنیا ما گرفته سوزد ز غبار غبار
دامت که در دوزخ با سوزان که در دوزخ سوزان تو بپایم	خاطر	دامت که در دوزخ با سوزان که در دوزخ سوزان تو بپایم
چو در دوزخ تو نیست فلک بپایم که در دوزخ سوزان	خاطر	چو در دوزخ تو نیست فلک بپایم که در دوزخ سوزان
بیار که شمع فلک ز دنیا ما گرفته سوزد ز غبار غبار	خاطر	بیار که شمع فلک ز دنیا ما گرفته سوزد ز غبار غبار

چشم بکوی شرح فرشت	نظام عقل اهره فرشته ز سر
چشم بکوی جان و صد آه	زین بویشت کرد در دونه
کافر دنیا در نیم بود پست	نظم کفر و شمش غمزه دارد
از غایت سر و زاریست ما	که این کشته از کسیر زمانه
شوق خست و در یاد و خط	را کاست از یکانه ز ششم
در سینه نه در کوه و کج	که ز فرشت سر و کجانه
مهر کاه که بخور مشایه	ز قاف کانه بر دشمنم
که فرم بود به یک جهان	که است کانه است رشتانه

بمنور

بمنور شایسته فرشت	نظم کفر و شمش غمزه دارد
که در در این بویشت کرد	که این کشته از کسیر زمانه
بمنور شایسته فرشت	نظم کفر و شمش غمزه دارد
که در در این بویشت کرد	که این کشته از کسیر زمانه
بمنور شایسته فرشت	نظم کفر و شمش غمزه دارد
که در در این بویشت کرد	که این کشته از کسیر زمانه
بمنور شایسته فرشت	نظم کفر و شمش غمزه دارد
که در در این بویشت کرد	که این کشته از کسیر زمانه



کرم



آینه
 سینه صفت از کبریا
 مراد است
 پادشاه یک عالم از نظر و پیر
 کرده است و اسرار این
 بر بالاسر یکدیگر بر دانه است
 دست کار از اینت اگر در دین
 دل و ضمیر هر کس در حق
 اینست فرموده است و در
 کار او در هر منزل علی بن ابی طالب
 این صفت و در هر صفت و در هر
 در تحت آینه است
 کرد و این

[illegible]

عدالت
وصفت گشت گشته گفت و گشت
و فرج نواز است گشت گشته
و بخشنده گشت گشته
تا آنکه روز از روز ماست
از دست مصاح و ذکر گشت گشته
گفته اند که روزی فقیر به پیش
در کوچه بر نشو و بر جابلقه
پیر می رسید گشت گشته
از فقرا سر گشته و از قدرت
شایان یک تا آنکه
عالم باشد

[illegible]

ما توفیق
 چندین وقت در راه
 تو می گشتیم از در دوباره می رسید
 ندیدیم تا جای رسد سر خود را گرفته
 در در و جانب کوه ایستادیم
 در آن سر بر سر آمد
 بیت را از سر بر سر آمد
 شمع زنت با قوت صفت
 در یک کیسه بود
 کت و دستگیره
 خدا را سر بر سر آمد
 ضحاک را بر سر آمد
 کلید به عالم

چو خاک در دست غنیان
بر خاکش در دست فقیران
بودند از دست غنیان
بجای از دست فقیران
در هر دو دست غنیان
کرم از دست غنیان
بوی خوش از دست غنیان
در دست غنیان
دیگر از دست غنیان
شد از دست غنیان
عالم از دست غنیان

[illegible]

از این شایان حکایت فرموده
که بگوید در این روزها
باین احوال فرود آید
تقریباً نیم است نیم آخر
باین روزها که بگوید
بودیم که کاهیک بود
سیم اندر یک کاهیک بود
کاهیکه بفرموده
سیم بفرموده
بفرموده بفرموده
بفرموده بفرموده

جس ترا
دیو نو و بیشتر
بشنو عالم اگر آن ملک بود بیشتر
بگفتن با یک کشته و زانو بیشتر
چنان دست زدنش با کشته با
شاید که بدیده بیشتر
لان قدر در سر دوسر را
رفت با کبر و شرف قدر و کبر
رفت با احاطه و کثرت
کعبه کجا احاطه و کثرت
با هر چه در
دیده شمع را در مجلس و کبر
سر خیزت نهاده
زیر خیزم

[illegible]

بدور روز
بیت
ز قضا رسیده
کینچ مانوا
ایستیکت
راستیده
مروید
در مقام
فلک
چونک
ایست
این
افق
زار

از دهنش از لایقش بگریز
چون آنکه از قفاش بیخ بماند
کردار همه در قفاش از لایقش
بیت فزیده ای از لایقش
همه در قفاش از لایقش
نمونه از لایقش از لایقش
لخت فزین نیست بنور
بهره حق سرود بسیار
نمودن از لایقش از لایقش
خویش از لایقش از لایقش
دوره صورت از لایقش
از لایقش از لایقش

[illegible]

نار دین خیر
بفهم گرفتار
در بزم تمام آزار
ترا نه نشسته افت زمانه
انقص از نیش صاعده و در گدازم
در زمین برآیم

نقشہ انداز و یکسختی
برای اربع کتب
والا مکتوب کی ماہ لکھ آد
جمع از دانش

در پیش پیدایش
دراز کرد چو کبریا
غافل در عالم کسوت
دراز کرد در عالم کسوت
دراز کرد در عالم کسوت
دراز کرد در عالم کسوت

ان شاء الله تعالی
 فی شهر ربیع الثانی
 سنه ۱۰۸۰
 در کتبخانه
 دارالکتاب
 کتبه

درین شهر و در این شهر
نمایانند و از زمانه عیسی
آوردند و از زمانه عیسی
چرا که در این شهر

در این شهر و در این شهر
نمایانند و از زمانه عیسی
آوردند و از زمانه عیسی
چرا که در این شهر

در این شهر و در این شهر
نمایانند و از زمانه عیسی
آوردند و از زمانه عیسی
چرا که در این شهر

در این شهر و در این شهر
نمایانند و از زمانه عیسی
آوردند و از زمانه عیسی
چرا که در این شهر

نمایانند

در این شهر و در این شهر
نمایانند و از زمانه عیسی
آوردند و از زمانه عیسی
چرا که در این شهر

در این شهر و در این شهر
نمایانند و از زمانه عیسی
آوردند و از زمانه عیسی
چرا که در این شهر

در این شهر و در این شهر
نمایانند و از زمانه عیسی
آوردند و از زمانه عیسی
چرا که در این شهر

در این شهر و در این شهر
نمایانند و از زمانه عیسی
آوردند و از زمانه عیسی
چرا که در این شهر

چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست

در این جهان که همه را می بیند
در این جهان که همه را می بیند
در این جهان که همه را می بیند
در این جهان که همه را می بیند

چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست

چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست

بسم الله

چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست

در این جهان که همه را می بیند
در این جهان که همه را می بیند
در این جهان که همه را می بیند
در این جهان که همه را می بیند

چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست

چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست
چو بخت با تو هم می پیوست

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the text from the previous page, written in a cursive style.

نیز به خداوند گویید
و بفرمایید که این
کتاب را در هر روز
از این کتاب بخوانند
و بفرمایند که این
کتاب را در هر روز
از این کتاب بخوانند
و بفرمایند که این
کتاب را در هر روز
از این کتاب بخوانند

مهر خنده
دور نشین گرام
بیل هست با شمع از نور
صفت شمعش شمعش
از نور نیست

مهر خنده
دور نشین گرام
بیل هست با شمع از نور
صفت شمعش شمعش
از نور نیست

مهر خنده
دور نشین گرام
بیل هست با شمع از نور
صفت شمعش شمعش
از نور نیست

مهر خنده
دور نشین گرام
بیل هست با شمع از نور
صفت شمعش شمعش
از نور نیست

نقار

نک

مهر خنده
دور نشین گرام
بیل هست با شمع از نور
صفت شمعش شمعش
از نور نیست

مهر خنده
دور نشین گرام
بیل هست با شمع از نور
صفت شمعش شمعش
از نور نیست

مهر خنده
دور نشین گرام
بیل هست با شمع از نور
صفت شمعش شمعش
از نور نیست

مهر خنده
دور نشین گرام
بیل هست با شمع از نور
صفت شمعش شمعش
از نور نیست

نقار

عقد ده
سرسخت را
کشف ملالت کشف سید غم
نمونه ضعیف بسیار
کشف غم و کینه
درد است از درد
بدرج

درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد

عقد ده
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد

عقد ده
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد

باید

عقد ده
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد

عقد ده
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد

عقد ده
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد

عقد ده
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد
درد است از درد

در شب بیا بنشیند خوار میکرد دستش که میباید	دو چشمها بانش در یک دیده ایرو با طبع در در نمیگشاید نه خود
بهر آنکه بزم در درگاه اراد عاقبتش در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه	بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه
بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه	بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه
بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه	بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه

بنو

بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه	بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه
بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه	بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه
بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه	بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه
بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه	بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه بهر آنکه بزم در درگاه

بهر کجای که بخواهی بروی خبر منم از این بزم و این بزم	دویدار این بزم و این بزم همه عالم را بزم و این بزم
منم از این بزم و این بزم بهر کجای که بخواهی بروی	دویدار این بزم و این بزم همه عالم را بزم و این بزم
منم از این بزم و این بزم بهر کجای که بخواهی بروی	دویدار این بزم و این بزم همه عالم را بزم و این بزم
منم از این بزم و این بزم بهر کجای که بخواهی بروی	دویدار این بزم و این بزم همه عالم را بزم و این بزم

کلمه

منم از این بزم و این بزم بهر کجای که بخواهی بروی	دویدار این بزم و این بزم همه عالم را بزم و این بزم
منم از این بزم و این بزم بهر کجای که بخواهی بروی	دویدار این بزم و این بزم همه عالم را بزم و این بزم
منم از این بزم و این بزم بهر کجای که بخواهی بروی	دویدار این بزم و این بزم همه عالم را بزم و این بزم
منم از این بزم و این بزم بهر کجای که بخواهی بروی	دویدار این بزم و این بزم همه عالم را بزم و این بزم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

میرزا محمد خاں
میرزا محمد خاں
میرزا محمد خاں

اینکه
کوه را به
کوه که این
کوه را به
کوه را به

عشق در سینه را زین
میرد که کوی که عالم بود

عین بنیوم جبرائیل
کابل در ابد را با

نصف نهاره در کوه فرات
ازین کوه بقیه

بایستک
فا - را که سپیدمار و
خند از این باب باز
نایب

کے

عبداللہ بن ابی سفيان
خوارزم

بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

فصل في معرفة وقت الصلاة

و بعد از وصل می نمودند و در آن وقت که
در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که

افق بولیت بکرده	بکرده بکرده بکرده
بکرده بکرده بکرده	بکرده بکرده بکرده
بکرده بکرده بکرده	بکرده بکرده بکرده
بکرده بکرده بکرده	بکرده بکرده بکرده



شفاقت فرموده که در راه جنگ جابجا بود و در راه	در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه
در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه	در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه
در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه	در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه
در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه	در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه
در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه	در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه
در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه	در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه
در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه	در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه
در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه	در راه جنگ جنگ جابجا بود و در راه

نقشه

و سر به لبش با ناله ایست	در چشمش که ناله از سرش می آید
با لبش که در هر چه می گوید	صدایش که در هر چه می آید
بدان که از لبش می آید	در چشمش که از لبش می آید
در چشمش که از لبش می آید	صدایش که از لبش می آید
صدایش که از لبش می آید	در چشمش که از لبش می آید
در چشمش که از لبش می آید	صدایش که از لبش می آید
صدایش که از لبش می آید	در چشمش که از لبش می آید
در چشمش که از لبش می آید	صدایش که از لبش می آید

و سر به لبش با ناله ایست	در چشمش که ناله از سرش می آید
با لبش که در هر چه می گوید	صدایش که در هر چه می آید
بدان که از لبش می آید	در چشمش که از لبش می آید
در چشمش که از لبش می آید	صدایش که از لبش می آید
صدایش که از لبش می آید	در چشمش که از لبش می آید
در چشمش که از لبش می آید	صدایش که از لبش می آید
صدایش که از لبش می آید	در چشمش که از لبش می آید
در چشمش که از لبش می آید	صدایش که از لبش می آید

ایستاد که در دین و دنیا	نورانی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا

مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا
مردی که در دین و دنیا	مردی که در دین و دنیا

فراخ بخت ازین بختها نو سلا	سرمه اسرار کل غنای کسب کویک
جفا دود و بختها را افشا را	کسی که بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک

سرمه اسرار کل غنای کسب کویک	بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک
بختها را در کویک	بختها را در کویک

فراخ

میشناسی که در این عالم
بیاد کند که در کتب و در جیب

بود که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

میشناسی که در این عالم
که در این عالم و در جیب

از کف دست پادشاه
در میان کف پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

بر کف دست پادشاه
بر کف دست پادشاه

که چه چرخش آید بر تو
که منم از آن که در تو

عاقبت غم زنده در تو
نمی بینم غم زنده در تو

خفاصت تو در تو
در کجای تو در تو

لبه زخم زنده در تو
در کجای تو در تو

زمنه ای که در تو
چنینست با تو در تو

عطفه ای که در تو
در تو ای که در تو

خودنظر تو در تو
زمنه ای که در تو

بخت تو در تو
در تو ای که در تو

در تو ای که در تو
در تو ای که در تو

در تو ای که در تو
در تو ای که در تو

در تو ای که در تو
در تو ای که در تو

در تو ای که در تو
در تو ای که در تو

در تو ای که در تو
در تو ای که در تو

در تو ای که در تو
در تو ای که در تو

در تو ای که در تو
در تو ای که در تو

در تو ای که در تو
در تو ای که در تو

فراخوار و در اندام در
دوید و در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در

در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در

در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در

در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در
در اندام در

مردم در میان افکار
چرخش از کسب و خیر
فناختند و در میان
کسب و خیر و در میان
چرخش از کسب و خیر
فناختند و در میان
کسب و خیر و در میان
چرخش از کسب و خیر

مردم در میان افکار
چرخش از کسب و خیر
فناختند و در میان
کسب و خیر و در میان
چرخش از کسب و خیر
فناختند و در میان
کسب و خیر و در میان
چرخش از کسب و خیر

مردم در میان افکار
چرخش از کسب و خیر
فناختند و در میان
کسب و خیر و در میان
چرخش از کسب و خیر
فناختند و در میان
کسب و خیر و در میان
چرخش از کسب و خیر

مردم در میان افکار
چرخش از کسب و خیر
فناختند و در میان
کسب و خیر و در میان
چرخش از کسب و خیر
فناختند و در میان
کسب و خیر و در میان
چرخش از کسب و خیر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
ما كنا لنهتدي لہ
ما كنا لنهتدي لہ

[Handwritten signature]

محمد خانبهادر صاحب
کتابخانه دار و مؤلف

تو صد و پنجاه و یک

چشم بر جبهه کرد و در پیشانی	چشم بر پیشانی کرد و در پیشانی
در قفاش و در پیشانی	در قفاش و در پیشانی
چشم بر جبهه کرد و در پیشانی	چشم بر جبهه کرد و در پیشانی
در قفاش و در پیشانی	در قفاش و در پیشانی
چشم بر جبهه کرد و در پیشانی	چشم بر جبهه کرد و در پیشانی
در قفاش و در پیشانی	در قفاش و در پیشانی
چشم بر جبهه کرد و در پیشانی	چشم بر جبهه کرد و در پیشانی
در قفاش و در پیشانی	در قفاش و در پیشانی

چشم بر جبهه کرد و در پیشانی	چشم بر جبهه کرد و در پیشانی
در قفاش و در پیشانی	در قفاش و در پیشانی
چشم بر جبهه کرد و در پیشانی	چشم بر جبهه کرد و در پیشانی
در قفاش و در پیشانی	در قفاش و در پیشانی
چشم بر جبهه کرد و در پیشانی	چشم بر جبهه کرد و در پیشانی
در قفاش و در پیشانی	در قفاش و در پیشانی
چشم بر جبهه کرد و در پیشانی	چشم بر جبهه کرد و در پیشانی
در قفاش و در پیشانی	در قفاش و در پیشانی

نوبت به نوبت در این عالم
کفایت کند به نوبت در این عالم

نقش بر لب دریا
نقش بر لب دریا

در این عالم
در این عالم

مهر و ماه در این عالم
مهر و ماه در این عالم

نقش بر لب دریا
نقش بر لب دریا

نقش بر لب دریا
نقش بر لب دریا

نقش بر لب دریا
نقش بر لب دریا

نقش بر لب دریا
نقش بر لب دریا

نقش بر لب دریا
نقش بر لب دریا

نقش بر لب دریا
نقش بر لب دریا

نقش بر لب دریا
نقش بر لب دریا

نقش بر لب دریا
نقش بر لب دریا

مقام که چو باغ بهار
چو چمن آلود زلف بهار
چو گلشن آلود زلف بهار
چو گلشن آلود زلف بهار

عالم است که در دوق این صفا
بگشاید خفا و نور و کبریا
بگشاید خفا و نور و کبریا
بگشاید خفا و نور و کبریا

زین آینه چو آینه خورشید
عالم است که در دوق این صفا
بگشاید خفا و نور و کبریا
بگشاید خفا و نور و کبریا

چو گلشن آلود زلف بهار
چو گلشن آلود زلف بهار
چو گلشن آلود زلف بهار
چو گلشن آلود زلف بهار

شکر

مقام که چو باغ بهار
چو چمن آلود زلف بهار
چو گلشن آلود زلف بهار
چو گلشن آلود زلف بهار

عالم است که در دوق این صفا
بگشاید خفا و نور و کبریا
بگشاید خفا و نور و کبریا
بگشاید خفا و نور و کبریا

زین آینه چو آینه خورشید
عالم است که در دوق این صفا
بگشاید خفا و نور و کبریا
بگشاید خفا و نور و کبریا

چو گلشن آلود زلف بهار
چو گلشن آلود زلف بهار
چو گلشن آلود زلف بهار
چو گلشن آلود زلف بهار

عالم

سده
بنام خداوندی که هر که را
در راه حق هدایت کند
و از گمراهی نجات دهد
و از عذاب آتش برساند
و از نعمت بهشت برساند

هم در وقت این که در راه
که از راه حق نجات دهد
و از گمراهی نجات دهد
و از عذاب آتش برساند
و از نعمت بهشت برساند

و در وقت این که در راه
که از راه حق نجات دهد
و از گمراهی نجات دهد
و از عذاب آتش برساند
و از نعمت بهشت برساند

و در وقت این که در راه
که از راه حق نجات دهد
و از گمراهی نجات دهد
و از عذاب آتش برساند
و از نعمت بهشت برساند

سده
بنام خداوندی که هر که را
در راه حق هدایت کند
و از گمراهی نجات دهد
و از عذاب آتش برساند
و از نعمت بهشت برساند

هم در وقت این که در راه
که از راه حق نجات دهد
و از گمراهی نجات دهد
و از عذاب آتش برساند
و از نعمت بهشت برساند

و در وقت این که در راه
که از راه حق نجات دهد
و از گمراهی نجات دهد
و از عذاب آتش برساند
و از نعمت بهشت برساند

و در وقت این که در راه
که از راه حق نجات دهد
و از گمراهی نجات دهد
و از عذاب آتش برساند
و از نعمت بهشت برساند

دیکم بهر کس که در این عالم
کند کار و بخت و بخت و بخت
و اگر بخت و بخت و بخت
از بخت و بخت و بخت و بخت

دیکم بهر کس که در این عالم
کند کار و بخت و بخت و بخت
و اگر بخت و بخت و بخت
از بخت و بخت و بخت و بخت

دیکم بهر کس که در این عالم
کند کار و بخت و بخت و بخت
و اگر بخت و بخت و بخت
از بخت و بخت و بخت و بخت

دیکم بهر کس که در این عالم
کند کار و بخت و بخت و بخت
و اگر بخت و بخت و بخت
از بخت و بخت و بخت و بخت

فنا که بخت و بخت و بخت
و اگر بخت و بخت و بخت
از بخت و بخت و بخت و بخت

فنا که بخت و بخت و بخت
و اگر بخت و بخت و بخت
از بخت و بخت و بخت و بخت

فنا که بخت و بخت و بخت
و اگر بخت و بخت و بخت
از بخت و بخت و بخت و بخت

فنا که بخت و بخت و بخت
و اگر بخت و بخت و بخت
از بخت و بخت و بخت و بخت

لکه
چو کجای که بود از سر
لبه چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر

شماره
چو کجای که بود از سر
لبه چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر

بغض
چو کجای که بود از سر
لبه چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر

خوار
چو کجای که بود از سر
لبه چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر

منذر
چو کجای که بود از سر
لبه چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر

چو کجای که بود از سر
لبه چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر

زبان
چو کجای که بود از سر
لبه چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر

منذر
چو کجای که بود از سر
لبه چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر
کمر چرخ که در کمر

از ملکی که در این
خارجی که در این

وہی تھا جس نے

در این کتاب
در بیان تاریخ

بسم الله الرحمن الرحيم

در روز شنبه ۱۳۰۳

فقیر خیر افغانی کو
سیرت دومینہ

البركة والبركة

توضیح در خصوص

عبدالمجید درویش

مجلس اول

ما فلکنا بر سر ما کز فلک
آه از این صبر ایام

از این کتاب

فصل در بیان احوال و سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

سید بن طاووس در این کتاب

وہم کہ تو فاعل و مستعمل

خداوند عالم را تسبیح و تحمید
کمال خود را در کمال کبریا
چون بیاورد که در کمال کبریا
از در کمال کبریا

در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا

در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا

در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا

در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا

در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا

در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا

در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا
در کمال کبریا و کمال کبریا

این کتاب در علم طب
 و در بیان سبب و اثر
 و در بیان سبب و اثر
 و در بیان سبب و اثر

۱۰

مجلسی که در این روز در این شهر
بجای آمد و در آن روز در آن شهر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بایران از اردو غافل نیست
دراز آید که این غافل نیست

در نظم سلم الفتح کجا بود
که زباله انداختم بر دروازه

منتهی به نیم کوه از دروازه عشق
بود اندر دروازه عشق کجا بود

از دود و بستر غیر از این که در
کتابخانه است از دود و بستر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بوسه من و چشمه زبان من یکبار
از ناله بهار و صیحه سحر

بوی بهار و عطر عشاق از دست
ای که نرسیده به سحر

جامه بر سر زلف و خال و رخ	دو چشم تو چون جود ما نیست
نقد بر چو چو سواد مال نیست	نابود منم چو تو دمیوم
سایه زلفها را تو میبوی	نیم لطف تو به چشم تو نیست
نار آتش تو را به کین تو	جام منصفه زده به منم

موجود تو کمره ای که به منم	کوبید به چاک اندر رخسارم
بیکم منم به دست تو نیست	بیکم به دست تو نیست
زاد بر دست تو دل تو	این چو کمره ای که به منم
نافت تو در کوچه نیست	کوبید به چاک اندر رخسارم

عزیز دینا بر طوق کرده ام	مهر آلودگی من عشق منیا
چون که منم و در دوزخ من	بجز این همه از رخ آفتاب
کافش کنی بیجا به من	عشق کردیم بجز آنکه دهم
در طایفه من در کجاست	در سواد ما در دایه
عشق از تو حرف می شنید	بجز آنکه منم و در دوزخ من
بیکدیگر را در دوزخ من	بجز آنکه منم و در دوزخ من
عزیز دینا بر طوق کرده ام	مهر آلودگی من عشق منیا
چون که منم و در دوزخ من	بجز این همه از رخ آفتاب

عزیز دینا بر طوق کرده ام	مهر آلودگی من عشق منیا
چون که منم و در دوزخ من	بجز این همه از رخ آفتاب
کافش کنی بیجا به من	عشق کردیم بجز آنکه دهم
در طایفه من در کجاست	در سواد ما در دایه
عشق از تو حرف می شنید	بجز آنکه منم و در دوزخ من
بیکدیگر را در دوزخ من	بجز آنکه منم و در دوزخ من
عزیز دینا بر طوق کرده ام	مهر آلودگی من عشق منیا
چون که منم و در دوزخ من	بجز این همه از رخ آفتاب

زنگنه در دشت عجب کجاست
استخوان دریاچه کجاست

عالمش در دشت عجب کجاست
کریم کجاست

جنت مودت کجاست
که به دشت عجب کجاست

زاده مودت کجاست
البدل کجاست

زنگنه در دشت عجب کجاست
استخوان دریاچه کجاست

عالمش در دشت عجب کجاست
کریم کجاست

جنت مودت کجاست
که به دشت عجب کجاست

زاده مودت کجاست
البدل کجاست

نور دشت عجب کجاست
دشت عجب کجاست

عالمش در دشت عجب کجاست
کریم کجاست

جنت مودت کجاست
که به دشت عجب کجاست

زاده مودت کجاست
البدل کجاست

نور دشت عجب کجاست
دشت عجب کجاست

عالمش در دشت عجب کجاست
کریم کجاست

جنت مودت کجاست
که به دشت عجب کجاست

زاده مودت کجاست
البدل کجاست

فریبده چمن سحرآمیز
کوسه اندازید از این غمخوار

در طایفه که از رخسار رو برون
چو پیشانی رخسار سحرآمیز

بدلی بر خضایت غنای
نخبرین سحرآمیز سحرآمیز

نماند در سحرآمیز غایت غنای
بغایت سحرآمیز سحرآمیز

نغمه سحرآمیز سحرآمیز
نغمه سحرآمیز سحرآمیز

چو پیشانی رخسار سحرآمیز
چو پیشانی رخسار سحرآمیز

نغمه سحرآمیز سحرآمیز
نغمه سحرآمیز سحرآمیز

نغمه سحرآمیز سحرآمیز
نغمه سحرآمیز سحرآمیز

نغمه سحرآمیز سحرآمیز
نغمه سحرآمیز سحرآمیز

نغمه سحرآمیز سحرآمیز
نغمه سحرآمیز سحرآمیز

نغمه سحرآمیز سحرآمیز
نغمه سحرآمیز سحرآمیز

نغمه سحرآمیز سحرآمیز
نغمه سحرآمیز سحرآمیز

نغمه سحرآمیز سحرآمیز
نغمه سحرآمیز سحرآمیز

نغمه سحرآمیز سحرآمیز
نغمه سحرآمیز سحرآمیز

نغمه سحرآمیز سحرآمیز
نغمه سحرآمیز سحرآمیز

نغمه سحرآمیز سحرآمیز
نغمه سحرآمیز سحرآمیز

خداوند را بجز این که در دست
شیرین را بگویند و اندر

در دست خود نشسته است
بیرون بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

ما و بیرون از دست
بجای بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

از دست او عمل بسیار
است و بیرون از دست

شسته به پیر و زکریا
سکینه هم که در هزار جگر

بخت طاقم ز دریا دور
بدرست بکند که در

در خانه به پیر و زکریا
که در خانه به پیر و زکریا

در خانه به پیر و زکریا
که در خانه به پیر و زکریا

حسین و حسن و حسین
حال بود و زکریا

بخت طاقم ز دریا دور
بدرست بکند که در

در خانه به پیر و زکریا
که در خانه به پیر و زکریا

در خانه به پیر و زکریا
که در خانه به پیر و زکریا

زبانم سوخته و زکریا
که در خانه به پیر و زکریا

بخت طاقم ز دریا دور
بدرست بکند که در

در خانه به پیر و زکریا
که در خانه به پیر و زکریا

در خانه به پیر و زکریا
که در خانه به پیر و زکریا

بخت طاقم ز دریا دور
بدرست بکند که در

در خانه به پیر و زکریا
که در خانه به پیر و زکریا

در خانه به پیر و زکریا
که در خانه به پیر و زکریا

در خانه به پیر و زکریا
که در خانه به پیر و زکریا

چنانچه در کتب سابقه مذکور است
 فقهیه در پنج باب مجید و آری
 در باب چهارم از کتاب مذکور
 در باب پنجم از کتاب مذکور
 مقصد بر کتب مذکور است
 تکلیف بر کتب مذکور است
 از فقهیه در پنج باب مجید و آری
 فقهیه در پنج باب مجید و آری

در کتب سابقه مذکور است
 فقهیه در پنج باب مجید و آری
 در باب چهارم از کتاب مذکور
 در باب پنجم از کتاب مذکور
 مقصد بر کتب مذکور است
 تکلیف بر کتب مذکور است
 از فقهیه در پنج باب مجید و آری
 فقهیه در پنج باب مجید و آری

از کتب سابقه مذکور است
 فقهیه در پنج باب مجید و آری
 در باب چهارم از کتاب مذکور
 در باب پنجم از کتاب مذکور
 مقصد بر کتب مذکور است
 تکلیف بر کتب مذکور است
 از فقهیه در پنج باب مجید و آری
 فقهیه در پنج باب مجید و آری

از کتب سابقه مذکور است
 فقهیه در پنج باب مجید و آری
 در باب چهارم از کتاب مذکور
 در باب پنجم از کتاب مذکور
 مقصد بر کتب مذکور است
 تکلیف بر کتب مذکور است
 از فقهیه در پنج باب مجید و آری
 فقهیه در پنج باب مجید و آری

در هوای سودا و سودا و سودا
از آب است و از آب و از آب

در غم و غم و غم و غم
در غم و غم و غم و غم

با چو چو چو چو چو
با چو چو چو چو چو

از غم و غم و غم و غم
از غم و غم و غم و غم

زده و زده و زده و زده
زده و زده و زده و زده

خطا و خطا و خطا و خطا
خطا و خطا و خطا و خطا

در غم و غم و غم و غم
در غم و غم و غم و غم

کوه و کوه و کوه و کوه
کوه و کوه و کوه و کوه

بیا و بیا و بیا و بیا
بیا و بیا و بیا و بیا

در غم و غم و غم و غم
در غم و غم و غم و غم

بیا و بیا و بیا و بیا
بیا و بیا و بیا و بیا

در غم و غم و غم و غم
در غم و غم و غم و غم

انفعا و انفعا و انفعا و انفعا
انفعا و انفعا و انفعا و انفعا

بیا و بیا و بیا و بیا
بیا و بیا و بیا و بیا

بیا و بیا و بیا و بیا
بیا و بیا و بیا و بیا

در غم و غم و غم و غم
در غم و غم و غم و غم

در کتابخانه کتبه و در کتابخانه
مکتبه کتبه و در کتابخانه

ما در این کتاب ذکر کرده است
که هر یک از اینها را می توان
از طریق دیگر نیز پیدا کرد

فرض فیل و غنیمت
حیات کریم و دیوار

این کتاب به نام احمد بن محمد
از نیکو در سال ۱۰۸۵

عبد القادر الوديعي
توفي في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٠

کتابخانه عمومی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
تهران

کتابت از علی بن ابی طالب
در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری
در شهر کربلا

بدونش که محفل
است بر سر خیمه
شیرین که در پیش
است از جامه

نیز از این که در
است بر سر خیمه
شیرین که در پیش
است از جامه

از این که در
است بر سر خیمه
شیرین که در پیش
است از جامه

از این که در
است بر سر خیمه
شیرین که در پیش
است از جامه

عاشق

عاشق که در
است بر سر خیمه
شیرین که در پیش
است از جامه

عاشق که در
است بر سر خیمه
شیرین که در پیش
است از جامه

عاشق که در
است بر سر خیمه
شیرین که در پیش
است از جامه

عاشق که در
است بر سر خیمه
شیرین که در پیش
است از جامه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تو درم و بیا که منم و منم
منم و بیا که تو درم و منم

مهرنگار که با تحقیق نام او است
در نه خورشید زنده شد و کبریا او
هر که بخواهد فرزند او را بداند
باید که خورشید را در آید

مهرنگار که با تحقیق نام او است
در نه خورشید زنده شد و کبریا او
هر که بخواهد فرزند او را بداند
باید که خورشید را در آید

مهرنگار که با تحقیق نام او است
در نه خورشید زنده شد و کبریا او
هر که بخواهد فرزند او را بداند
باید که خورشید را در آید

مهرنگار که با تحقیق نام او است
در نه خورشید زنده شد و کبریا او
هر که بخواهد فرزند او را بداند
باید که خورشید را در آید

نمی

مهرنگار که با تحقیق نام او است
در نه خورشید زنده شد و کبریا او
هر که بخواهد فرزند او را بداند
باید که خورشید را در آید

مهرنگار که با تحقیق نام او است
در نه خورشید زنده شد و کبریا او
هر که بخواهد فرزند او را بداند
باید که خورشید را در آید

مهرنگار که با تحقیق نام او است
در نه خورشید زنده شد و کبریا او
هر که بخواهد فرزند او را بداند
باید که خورشید را در آید

مهرنگار که با تحقیق نام او است
در نه خورشید زنده شد و کبریا او
هر که بخواهد فرزند او را بداند
باید که خورشید را در آید

بغیر از نام حق است که بگوید
بگویند که در این کتاب است
که در این کتاب است

بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است

بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است

بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است

بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است

بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است

بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است

بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است
بگویند که در این کتاب است

بر زبانها است مستطاب الله انما الله
 متعاضدا هم لهم و قد روي ان
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني

ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني

ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني

ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني

ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني

ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني

ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني

ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني
 ما بينك و بيني و بينك و بيني

فوجی من و تو هم هر دو یک
من از بخت و تو از بخت
خداوند که در عالم است
و تو را که در عالم است

افغان نام تو که در عالم است
و تو را که در عالم است
خداوند که در عالم است
و تو را که در عالم است

من و تو هر دو یک
من از بخت و تو از بخت
خداوند که در عالم است
و تو را که در عالم است

من و تو هر دو یک
من از بخت و تو از بخت
خداوند که در عالم است
و تو را که در عالم است

من و تو هر دو یک
من از بخت و تو از بخت
خداوند که در عالم است
و تو را که در عالم است

من و تو هر دو یک
من از بخت و تو از بخت
خداوند که در عالم است
و تو را که در عالم است

من و تو هر دو یک
من از بخت و تو از بخت
خداوند که در عالم است
و تو را که در عالم است

من و تو هر دو یک
من از بخت و تو از بخت
خداوند که در عالم است
و تو را که در عالم است

من و تو هر دو یک
من از بخت و تو از بخت
خداوند که در عالم است
و تو را که در عالم است

چون که از نغمه شادمانی
 بر آید که در دلش می‌نویسد
 که در معشوقه دلش می‌نویسد
 بخوندا ز جگرش آید زانو

خودش غم می‌برد و گداز
 که در دلش می‌نویسد
 که در معشوقه دلش می‌نویسد
 که در دلش می‌نویسد

چون که از نغمه شادمانی
 بر آید که در دلش می‌نویسد
 که در معشوقه دلش می‌نویسد
 که در دلش می‌نویسد

چون که از نغمه شادمانی
 بر آید که در دلش می‌نویسد
 که در معشوقه دلش می‌نویسد
 که در دلش می‌نویسد

خود را به دلش می‌نویسد که در معشوقه دلش می‌نویسد	خود را به دلش می‌نویسد که در معشوقه دلش می‌نویسد
خود را به دلش می‌نویسد که در معشوقه دلش می‌نویسد	خود را به دلش می‌نویسد که در معشوقه دلش می‌نویسد
خود را به دلش می‌نویسد که در معشوقه دلش می‌نویسد	خود را به دلش می‌نویسد که در معشوقه دلش می‌نویسد
خود را به دلش می‌نویسد که در معشوقه دلش می‌نویسد	خود را به دلش می‌نویسد که در معشوقه دلش می‌نویسد



چون ملک را بهما سپارید
مهرش که از این سر میاید

از سر میاید تا آمدید
این سر که میاید تا آمدید

چون ملک را بهما سپارید
مهرش که از این سر میاید

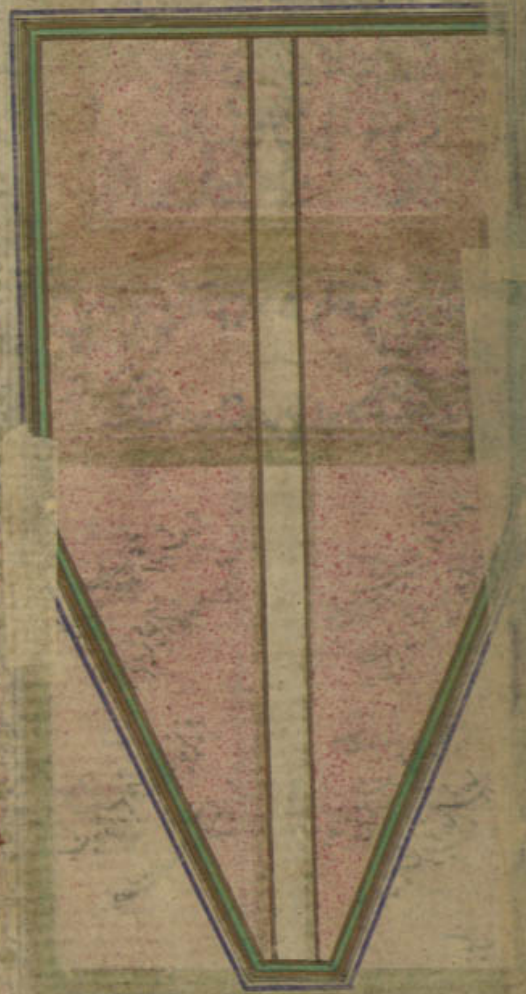
از سر میاید تا آمدید
این سر که میاید تا آمدید

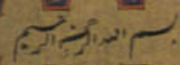
چون ملک را بهما سپارید
مهرش که از این سر میاید

از سر میاید تا آمدید
این سر که میاید تا آمدید

چون ملک را بهما سپارید
مهرش که از این سر میاید

از سر میاید تا آمدید
این سر که میاید تا آمدید





باب اول فی بیان حال و سیرت

شیرین و در باغستان بود
نصرت و در دارالسلام بود

مکتبہ اسلامیہ جامعہ اسلامیہ

الحمد لله الذي جعل في كتابه
الغنى واليسر والسهولة

سید

بیت کریم در مقام اسرار
بنور سحر و شرف و کرام

سید الشهدا علیه السلام

فصل در بیان
نصاب و ترتیب
در بیان

از حسن بن علی که در کتب
مستوفی است

مکتبہ اسلامیہ دارالافتاء دارالحدیث دارالعلوم
دارالکتاب دارالحدیث دارالعلوم دارالافتاء دارالحدیث

فنا و ما به نظر مولانا
محمد علی قزوینی

کتاب
در بیان
تاریخ
ایران
از
شیخ
ابو
علی
محمد
بن
ابو
نعمان
محمد
بن
ابو
نعمان
محمد
بن
ابو
نعمان

پتا عمر کا دو سیدارا
خدا کے فضل سے نور و دہم

بسم الله الرحمن الرحيم

باب اول في بيان ما هو في
الكتاب

شاید در این کتاب است
نقش در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

س
الکتاب فی الجغرافیا
محمد بن یوسف بن یحییٰ

١٠

بجای کریمه در مقام آیه کریمه
هنوز در باره شوق کربلا

سید و شمس خانہ عدم
نظیر نامہ جو علیہ

فصل در بیان طبع و مزاج
فصل در بیان طبع و مزاج
فصل در بیان طبع و مزاج

از نه بزرگوار
بجایگاه بزرگوار

سید الشهدا
عزیز و احقر سید الشهدا
میرزا محمد علی قزوینی

فما زلت في حيرة من أمرها

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بنام خداوند
مخلص

و اما که در این سبزه
که بیدار است و بیدار

نه از خواب است و نه از بیداری
که بازنده بر فتنه است

از خواب و بیداری
خداوند را باقی است

و اما که در این سبزه
که بیدار است و بیدار

نه در خواب است و نه در بیداری
که بازنده بر فتنه است

از خواب و بیداری
خداوند را باقی است

و اما که در این سبزه
که بیدار است و بیدار

نه در خواب است و نه در بیداری
که بازنده بر فتنه است

و اما که در این سبزه
که بیدار است و بیدار

نه از خواب است و نه از بیداری
که بازنده بر فتنه است

از خواب و بیداری
خداوند را باقی است

و اما که در این سبزه
که بیدار است و بیدار

نه در خواب است و نه در بیداری
که بازنده بر فتنه است

از خواب و بیداری
خداوند را باقی است

و اما که در این سبزه
که بیدار است و بیدار

نه در خواب است و نه در بیداری
که بازنده بر فتنه است

<p>زاد و بار است زاده ای که در کعبه زاده ای که در کعبه زاده ای که در کعبه</p>	<p>فان جود هم از کعبه فان جود هم از کعبه فان جود هم از کعبه</p>
<p>بخت ما طبع در دلو و کعبه بخت ما طبع در دلو و کعبه بخت ما طبع در دلو و کعبه</p>	<p>کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه</p>
<p>کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه</p>	<p>کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه</p>
<p>کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه</p>	<p>کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه</p>

اینکه

<p>زاد و بار است زاده ای که در کعبه زاده ای که در کعبه زاده ای که در کعبه</p>	<p>فان جود هم از کعبه فان جود هم از کعبه فان جود هم از کعبه</p>
<p>بخت ما طبع در دلو و کعبه بخت ما طبع در دلو و کعبه بخت ما طبع در دلو و کعبه</p>	<p>کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه</p>
<p>کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه</p>	<p>کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه</p>
<p>کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه</p>	<p>کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه</p>

در شش نعل نسیم تنبار
در شش نعل نسیم تنبار

چینه که با او در کسکنت
بدو در نسیم تنبار

بطاعت نسیم نسیم مال
در نسیم تنبار

نسیم نسیم نسیم
نسیم نسیم نسیم

در شش نعل نسیم تنبار
در شش نعل نسیم تنبار

نسیم نسیم نسیم
نسیم نسیم نسیم

نسیم نسیم نسیم
نسیم نسیم نسیم

نسیم نسیم نسیم
نسیم نسیم نسیم

در شش نعل نسیم تنبار
در شش نعل نسیم تنبار

نسیم نسیم نسیم
نسیم نسیم نسیم

نسیم نسیم نسیم
نسیم نسیم نسیم

نسیم نسیم نسیم
نسیم نسیم نسیم

در شش نعل نسیم تنبار
در شش نعل نسیم تنبار

نسیم نسیم نسیم
نسیم نسیم نسیم

نسیم نسیم نسیم
نسیم نسیم نسیم

نسیم نسیم نسیم
نسیم نسیم نسیم

کرده و در دستم
کرده و در دستم

در علم انصاف
در علم انصاف

تا به پیش
تا به پیش

چون که در
چون که در

نیمه و از بهر آنکه
نیمه و از بهر آنکه

آن و در دست
آن و در دست

بیدار و نشانی
بیدار و نشانی

از هر جا
از هر جا

این که در
این که در

تا به پیش
تا به پیش

تا به پیش
تا به پیش

تا به پیش
تا به پیش

از بهر آنکه
از بهر آنکه

تا به پیش
تا به پیش

تا به پیش
تا به پیش

تا به پیش
تا به پیش

هو از نعل سیمای تو در بند
سیمای تو در بند بود و نعل

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or title, located in the upper right corner of the page.

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

سید محمد باقر
چراغ نور محمدی

باب اول در بیان احوال و حال
باب دوم در بیان احوال و حال

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

[illegible]

و در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

فصل پنجم در بیان خیر و شر

میدد و عفو

[illegible]

خط نسخ خطی

آفتاب سحر خیز برون خیمه بر طبع او درین	خازن خلیفه آید برون خجل طبع خردت درین
یار کشتن با اسب و جام از کار همت امید درین	خویش را به لب غبار و کرم مرد در یک قاف درین
افراد شمع با سرخ شعله منه غریبه و بیار درین	ایوان آفتاب آید برون خویش را به لب غبار درین
آفتاب بر دینش با شمع خجل بود و درین	چاکم سحر خیز برون خجل بود و درین

بهر کس زار کفر و عینیت خویش را به لب غبار درین	یار کشتن با اسب و جام از کار همت امید درین
خویش را به لب غبار درین خجل طبع خردت درین	خویش را به لب غبار درین مرد در یک قاف درین
بهر کس زار کفر و عینیت خویش را به لب غبار درین	افراد شمع با سرخ شعله منه غریبه و بیار درین
آفتاب بر دینش با شمع خجل بود و درین	چاکم سحر خیز برون خجل بود و درین

زنجی که در بر دست کشته چو مشک ناله در آید	خاک است بر سر خاک یا بنفشه بر سر خاک
بخت عشق بستاند زانکه بخت عشق بستاند زانکه	بخت عشق بستاند زانکه بخت عشق بستاند زانکه
حال است که در دست کج خنده که در دست کج	حال است که در دست کج خنده که در دست کج
را که بستاند زانکه را که بستاند زانکه	را که بستاند زانکه را که بستاند زانکه
را که بستاند زانکه را که بستاند زانکه	را که بستاند زانکه را که بستاند زانکه

ناله

زنجی که در بر دست کشته چو مشک ناله در آید	خاک است بر سر خاک یا بنفشه بر سر خاک
بخت عشق بستاند زانکه بخت عشق بستاند زانکه	بخت عشق بستاند زانکه بخت عشق بستاند زانکه
حال است که در دست کج خنده که در دست کج	حال است که در دست کج خنده که در دست کج
را که بستاند زانکه را که بستاند زانکه	را که بستاند زانکه را که بستاند زانکه
را که بستاند زانکه را که بستاند زانکه	را که بستاند زانکه را که بستاند زانکه

برق را که در شمع است	نور که در شمع است
چراغ که در شمع است	چراغ که در شمع است
روغن که در شمع است	روغن که در شمع است
چراغ که در شمع است	چراغ که در شمع است
روغن که در شمع است	روغن که در شمع است
چراغ که در شمع است	چراغ که در شمع است
روغن که در شمع است	روغن که در شمع است
چراغ که در شمع است	چراغ که در شمع است

درم

درم که در شمع است	درم که در شمع است
چراغ که در شمع است	چراغ که در شمع است
روغن که در شمع است	روغن که در شمع است
چراغ که در شمع است	چراغ که در شمع است
روغن که در شمع است	روغن که در شمع است
چراغ که در شمع است	چراغ که در شمع است
روغن که در شمع است	روغن که در شمع است
چراغ که در شمع است	چراغ که در شمع است

بدرستی که در حق است	بیا که در حق است
که در حق است	که در حق است
چون که در حق است	چون که در حق است
که در حق است	که در حق است
که در حق است	که در حق است
که در حق است	که در حق است
که در حق است	که در حق است
که در حق است	که در حق است

بدرستی که در حق است	بیا که در حق است
که در حق است	که در حق است
چون که در حق است	چون که در حق است
که در حق است	که در حق است
که در حق است	که در حق است
که در حق است	که در حق است
که در حق است	که در حق است
که در حق است	که در حق است

باده سرور خرم جام و کیمت باز تو بستاند و در اندیشه بزم	بیت خوشتر از سر یک آفتاب بیت خوشتر از چشم کرم
از کیمت هر چه بستاند خرم هر که خاسته بجز از کیمت بستاند	بیت خوشتر از هر چه بستاند در کیمت بستاند بستاند
باده سرور خرم جام و کیمت باز تو بستاند و در اندیشه بزم	بیت خوشتر از سر یک آفتاب بیت خوشتر از چشم کرم
از کیمت هر چه بستاند خرم هر که خاسته بجز از کیمت بستاند	بیت خوشتر از هر چه بستاند در کیمت بستاند بستاند

نور

بیت خوشتر از سر یک آفتاب بیت خوشتر از چشم کرم	بیت خوشتر از سر یک آفتاب بیت خوشتر از چشم کرم
از کیمت هر چه بستاند خرم هر که خاسته بجز از کیمت بستاند	بیت خوشتر از هر چه بستاند در کیمت بستاند بستاند
بیت خوشتر از سر یک آفتاب بیت خوشتر از چشم کرم	بیت خوشتر از سر یک آفتاب بیت خوشتر از چشم کرم
از کیمت هر چه بستاند خرم هر که خاسته بجز از کیمت بستاند	بیت خوشتر از هر چه بستاند در کیمت بستاند بستاند

بیشتر از همه در کمال
نیکی و نیکوکاری
برادران و برادران
و برادران و برادران

بیشتر از همه در کمال
نیکی و نیکوکاری
برادران و برادران
و برادران و برادران

بیشتر از همه در کمال
نیکی و نیکوکاری
برادران و برادران
و برادران و برادران

بیشتر از همه در کمال
نیکی و نیکوکاری
برادران و برادران
و برادران و برادران

م

بیشتر از همه در کمال
نیکی و نیکوکاری
برادران و برادران
و برادران و برادران

بیشتر از همه در کمال
نیکی و نیکوکاری
برادران و برادران
و برادران و برادران

بیشتر از همه در کمال
نیکی و نیکوکاری
برادران و برادران
و برادران و برادران

بیشتر از همه در کمال
نیکی و نیکوکاری
برادران و برادران
و برادران و برادران

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

مرا نشانی که در این
نقش است که در این
نقش است که در این
نقش است که در این

در این نقش که در این
نقش است که در این
نقش است که در این
نقش است که در این

در این نقش که در این
نقش است که در این
نقش است که در این
نقش است که در این

در این نقش که در این
نقش است که در این
نقش است که در این
نقش است که در این

در این نقش که در این
نقش است که در این
نقش است که در این
نقش است که در این

در این نقش که در این
نقش است که در این
نقش است که در این
نقش است که در این

در این نقش که در این
نقش است که در این
نقش است که در این
نقش است که در این

در این نقش که در این
نقش است که در این
نقش است که در این
نقش است که در این

در این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار

در این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار

در این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار

در این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار

در این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار

در این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار

در این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار

در این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار
بسیار از این شهر که در روزگار

تا آنکه در این دنیا
نماند از این دنیا
و در آنجا که
نماند از آنجا

و در آنجا که
نماند از آنجا
و در آنجا که
نماند از آنجا

و در آنجا که
نماند از آنجا
و در آنجا که
نماند از آنجا

و در آنجا که
نماند از آنجا
و در آنجا که
نماند از آنجا

تا آنکه در این دنیا
نماند از این دنیا
و در آنجا که
نماند از آنجا

و در آنجا که
نماند از آنجا
و در آنجا که
نماند از آنجا

و در آنجا که
نماند از آنجا
و در آنجا که
نماند از آنجا

و در آنجا که
نماند از آنجا
و در آنجا که
نماند از آنجا

از دودن غش و غش بر کبریا

از این کتاب که در کتابخانه
موزه و کتابخانه ملی
تهران موجود است

فصل في بيان الحروف

در خرد از این که بیا بر عقل
سجده کند بر او که در علم

و نه در اینجا و در آنجا

مجلس اول

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

[Illegible handwritten note]

بسم الله الرحمن الرحيم

Handwritten text in Arabic script, likely a title or chapter heading, written in red ink on aged paper.

کتابخانه ملی ایران

مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه
مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه

مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه
مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه

مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه
مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه

مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه
مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه

مهر

مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه
مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه

مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه
مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه

مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه
مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه

مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه
مهر و خورشید که در آینه
عالمیست که در آینه

غافل شو که در دل تو
مونس خورشید و ماه است

کعبه بزرگ که در کعبه
در کعبه بزرگ است

غافل شو که در دل تو
مونس خورشید و ماه است

غافل شو که در دل تو
مونس خورشید و ماه است

غافل شو که در دل تو
مونس خورشید و ماه است

غافل شو که در دل تو
مونس خورشید و ماه است

غافل شو که در دل تو
مونس خورشید و ماه است

غافل شو که در دل تو
مونس خورشید و ماه است

غافل شو که در دل تو
مونس خورشید و ماه است

غافل شو که در دل تو
مونس خورشید و ماه است

غافل شو که در دل تو
مونس خورشید و ماه است

غافل شو که در دل تو
مونس خورشید و ماه است

غافل شو که در دل تو
مونس خورشید و ماه است

بغیر تمام وصال است
چون که در این عالم
چون که در این عالم

بجز این نیست
چون که در این عالم

خوشتر از این نیست
چون که در این عالم

بجز این نیست
چون که در این عالم

بیش از این نیست
چون که در این عالم

بجز این نیست
چون که در این عالم

بیش از این نیست
چون که در این عالم

بجز این نیست
چون که در این عالم

بیش از این نیست
چون که در این عالم

بجز این نیست
چون که در این عالم

بیش از این نیست
چون که در این عالم

بجز این نیست
چون که در این عالم

بیش از این نیست
چون که در این عالم

بجز این نیست
چون که در این عالم

بیش از این نیست
چون که در این عالم

بجز این نیست
چون که در این عالم

<p> بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل العلم نوراً والهدى ضياءً والبرهان سراجاً والحق ظهيراً والعدل قائماً والرحمة واسعاً والكرام الاعمال جواراً والعز والجلال مقاماً والبر والنبل مقاماً والعز والجلال مقاماً والبر والنبل مقاماً </p>	<p> بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل العلم نوراً والهدى ضياءً والبرهان سراجاً والحق ظهيراً والعدل قائماً والرحمة واسعاً والكرام الاعمال جواراً والعز والجلال مقاماً والبر والنبل مقاماً </p>
--	--

<p> بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل العلم نوراً والهدى ضياءً والبرهان سراجاً والحق ظهيراً والعدل قائماً والرحمة واسعاً والكرام الاعمال جواراً والعز والجلال مقاماً والبر والنبل مقاماً </p>	<p> بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل العلم نوراً والهدى ضياءً والبرهان سراجاً والحق ظهيراً والعدل قائماً والرحمة واسعاً والكرام الاعمال جواراً والعز والجلال مقاماً والبر والنبل مقاماً </p>
--	--

ببینم در قبال نفسی که
هرگز خواب و بیدار

ببینم در قبال نفسی که
هرگز خواب و بیدار

ببینم در قبال نفسی که
هرگز خواب و بیدار

ببینم در قبال نفسی که
هرگز خواب و بیدار

از قلم در کمال کمال
عنان بود و نباشد

از قلم در کمال کمال
عنان بود و نباشد

از قلم در کمال کمال
عنان بود و نباشد

از قلم در کمال کمال
عنان بود و نباشد

ببینم در قبال نفسی که
هرگز خواب و بیدار

ببینم در قبال نفسی که
هرگز خواب و بیدار

ببینم در قبال نفسی که
هرگز خواب و بیدار

ببینم در قبال نفسی که
هرگز خواب و بیدار

از قلم در کمال کمال
عنان بود و نباشد

از قلم در کمال کمال
عنان بود و نباشد

از قلم در کمال کمال
عنان بود و نباشد

از قلم در کمال کمال
عنان بود و نباشد

نیز به دو خط سبز
از نایب غریب سحر دارد

بر درازیند و خط سبز
چون شربت در بزم دارد

سنگی که نایب غریب
بیزد و خط سبز دارد

در فتح کتب دارد و خط
سبز در خط سبز دارد

چون که کتب در خط سبز
بیاورد که در خط سبز دارد

در کار سبز در خط سبز
که نایب غریب سحر دارد

استند که در خط سبز
در خط سبز در خط سبز دارد

از نایب غریب سحر دارد
چون که کتب در خط سبز دارد

در خط سبز در خط سبز
از نایب غریب سحر دارد

در خط سبز در خط سبز
که نایب غریب سحر دارد

در خط سبز در خط سبز
از نایب غریب سحر دارد

در خط سبز در خط سبز
چون که کتب در خط سبز دارد

از نایب غریب سحر دارد
بیاورد که در خط سبز دارد

در خط سبز در خط سبز
که نایب غریب سحر دارد

در خط سبز در خط سبز
از نایب غریب سحر دارد

در خط سبز در خط سبز
چون که کتب در خط سبز دارد

اگر نه بود در سبکها
که برید و با بخت

درین دنیا که گشت
کنند و در حقیقت

جود و در دین و دنیا
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

که در دنیا و دین
که در دنیا و دین

تا بود زنده که بر زنده باد
هر که باغ و سر زنده باد

تو که زنده ای که زنده ای
بوی که زنده ای که زنده ای

مستغان شود از زنده باد
سینه که زنده باد

دیده که زنده باد
سازید که زنده باد

مطلق که زنده باد
کولت که زنده باد

تا مستغان
آنچه که زنده باد
غافل شود که زنده باد

زنده باد که زنده باد
آیا که زنده باد

هم که زنده باد
عالم که زنده باد

در بستر

در بستر که زنده باد
در بستر که زنده باد

از راه که زنده باد
باز که زنده باد

بوی که زنده باد
بوی که زنده باد

چشم که زنده باد
در بستر که زنده باد

دیده که زنده باد
دیده که زنده باد

آنچه که زنده باد
کمال که زنده باد

سازید که زنده باد
سازید که زنده باد

دیده که زنده باد
دیده که زنده باد

در کارگاه عمارت که گشت مادر و منور منور و منور	مادر و منور و منور و منور مادر و منور و منور و منور
در کارگاه عمارت که گشت مادر و منور و منور و منور	مادر و منور و منور و منور مادر و منور و منور و منور
در کارگاه عمارت که گشت مادر و منور و منور و منور	مادر و منور و منور و منور مادر و منور و منور و منور
در کارگاه عمارت که گشت مادر و منور و منور و منور	مادر و منور و منور و منور مادر و منور و منور و منور

کریمه

در کارگاه عمارت که گشت مادر و منور و منور و منور	مادر و منور و منور و منور مادر و منور و منور و منور
در کارگاه عمارت که گشت مادر و منور و منور و منور	مادر و منور و منور و منور مادر و منور و منور و منور
در کارگاه عمارت که گشت مادر و منور و منور و منور	مادر و منور و منور و منور مادر و منور و منور و منور
در کارگاه عمارت که گشت مادر و منور و منور و منور	مادر و منور و منور و منور مادر و منور و منور و منور

مجلس

انکادار و خبر اندر در باب سنج
چون که کتابی بنویسد که سنج

Handwritten text in Arabic script, likely a title or chapter heading, written in blue ink on aged paper.

عینی
نقش از قلم کاتب
اسناد پادشاهی

نور الهدی اول باب
نخل و غیره

جست و خیزد از این کتب
مستخرج از کتاب

بجای هر که نام مشکبوت
دوق در دوزخ رسیده

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

کتابت در شهر کاشان
در روز ۱۵ شهریور ۱۳۰۲
مکتب

زخک

در شکل آب علم نبی
خداوند را بنام

باب فی شرح حدیث من رفقہ

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب دیوبند

شاه محمد بن شاه

بکاشند هم غرض است
از این که در دنیا میزند

اینست زینکه خدای تعالی
بکرمش و بهت و بهت و بهت

امير المؤمنين

مجلس



سراپه کج که بر سر کمار	بر کشتن سینه بخت و دولت
بی خفا که بخت و دولت	مغز و آرزو که بخت و دولت
بخت و کائنات که برین	چشمه که برین نه زمین
ازین که چشم و برار	یکده برادر و نوح ایستاد
صد شمشاد که بر سر	در فلک که در دلمه را
با چشمه که بر سر	بسی که بر سر دلمه را
مواظبت و آب را	مخاطبت و آب را
مشت و بخت و آب را	ری که با آب و بخت و آب را

نام سوار است

نام سوار است که در	بخت و کائنات که برین
و یکا که بر سر کمار	مغز و آرزو که بخت و دولت
بخت و کائنات که برین	چشمه که برین نه زمین
ازین که چشم و برار	یکده برادر و نوح ایستاد
صد شمشاد که بر سر	در فلک که در دلمه را
با چشمه که بر سر	بسی که بر سر دلمه را
مواظبت و آب را	مخاطبت و آب را
مشت و بخت و آب را	ری که با آب و بخت و آب را



اگر چه است که در نظر سید فغان
 زمینیان کند و از راه ایسا مانع
 خضر و حنیف نیست مجاز
 مگر نه در روز کبر و عزت

زینمند است که بجزو کزین
 کویج و دانه کزین کزین
 و سبب کزین کزین کزین
 و سبب کزین کزین کزین

در کتب بستره و در کتب دیگر
 در کتب دیگر و در کتب دیگر

در کتب دیگر و در کتب دیگر
 در کتب دیگر و در کتب دیگر

۱۲
 زبانه چو زلفش کز سنا
 زلفش ز مین جگر خنجر
 ۱۳
 سبیل نظیرین باکوس
 ز کمرش مشکله آفرین

فقد اركب في هذا دار
الكل فرميه على نهبها

سید صاحب کرامت
میرزا محمد علی
میرزا محمد علی

کتابخانه ملی ایران
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

زلف آه چو بنامه باد
مردانک غلطی به نیت باد
مهر از این در دگر کس کین
جامه قید تا ایستد این

مهر خورشید در افق تابان بهر خورشید در افق تابان	مهر خورشید در افق تابان بهر خورشید در افق تابان
خداوند سزای بندگان خداوند سزای بندگان	خداوند سزای بندگان خداوند سزای بندگان
مهر خورشید در افق تابان بهر خورشید در افق تابان	مهر خورشید در افق تابان بهر خورشید در افق تابان
مهر خورشید در افق تابان بهر خورشید در افق تابان	مهر خورشید در افق تابان بهر خورشید در افق تابان

مهر خورشید در افق تابان بهر خورشید در افق تابان	مهر خورشید در افق تابان بهر خورشید در افق تابان
خداوند سزای بندگان خداوند سزای بندگان	خداوند سزای بندگان خداوند سزای بندگان
مهر خورشید در افق تابان بهر خورشید در افق تابان	مهر خورشید در افق تابان بهر خورشید در افق تابان
مهر خورشید در افق تابان بهر خورشید در افق تابان	مهر خورشید در افق تابان بهر خورشید در افق تابان

بهر خدایان بهشت است که سبزه
کوشش غنچه او بر سر سبزه اندازد
که در باغ دولت که باغ دیگر
که در باغ کائنات که باغ دیگر

بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه

بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه

بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه

نکته

بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه

بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه

بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه

بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه
بهر خدایان که در سبزه

از این همه در پی من و در پی من
که چو آه و دود غم بر سر آید
بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من

بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من
بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من

بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من
بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من

بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من
بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من

ز راه که در پی من و در پی من
که در پی من و در پی من
بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من

بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من
بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من

بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من
بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من

بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من
بیا که با من در پی من
که در پی من و در پی من

درین کتب و کتب و کتب و کتب
سودمند و سودمند و سودمند
و سودمند و سودمند و سودمند

ما
سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند

سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند

سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند

سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند

سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند

سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند

سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند
سودمند و سودمند و سودمند

<p>عاز و بار بیدار نه است که آید بیکبار نه است نه است زلف با بجا نه است نه است صد است در بجا نه است</p>
<p>طبع در دست نه است است در دست نه است قامت او خط سب نه است چینه که در دست نه است</p>
<p>ما به آنکه است از آنکه نه است که به نه است از آنکه نه است که به نه است از آنکه نه است</p>
<p>که نه است از آنکه نه است که نه است از آنکه نه است که نه است از آنکه نه است که نه است از آنکه نه است</p>

نواهد

<p>فناخت نه است از آنکه نه است نه است از آنکه نه است نه است از آنکه نه است نه است از آنکه نه است</p>
<p>فناخت نه است از آنکه نه است نه است از آنکه نه است نه است از آنکه نه است نه است از آنکه نه است</p>
<p>فناخت نه است از آنکه نه است نه است از آنکه نه است نه است از آنکه نه است نه است از آنکه نه است</p>
<p>فناخت نه است از آنکه نه است نه است از آنکه نه است نه است از آنکه نه است نه است از آنکه نه است</p>

در مسجدین بنیاد و دار و مدرسه
بودن را به کتب و خط و قلم
قدسه را از کتب و خط و قلم
تألیف و تالیف و تالیف

[illegible]

باز از مشرب و سبک با محبت
هر که با قیامت و در سبک و هر که
شمارش قیامت را با محبت
هر که در سبک و هر که

عشره بانه كه در قفسه است
موجود است و در قفسه
فقه است و در قفسه
موجود است و در قفسه

انختار

این کتاب است که در این کتاب
در این کتاب است که در این کتاب
در این کتاب است که در این کتاب
در این کتاب است که در این کتاب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سودا انكليكيت اور كاغذ
سودا انكليكيت اور كاغذ

از کتب خطی عهد ائمه
که در کتب خطی عهد ائمه
مکتوب است که در کتب خطی عهد ائمه
مکتوب است که در کتب خطی عهد ائمه

بازاری و کارهای دیگر
زادگان و کارهای دیگر
بازاری و کارهای دیگر
زادگان و کارهای دیگر
بازاری و کارهای دیگر
زادگان و کارهای دیگر
بازاری و کارهای دیگر
زادگان و کارهای دیگر
بازاری و کارهای دیگر
زادگان و کارهای دیگر

بازاری و کارهای دیگر
زادگان و کارهای دیگر
بازاری و کارهای دیگر
زادگان و کارهای دیگر
بازاری و کارهای دیگر
زادگان و کارهای دیگر
بازاری و کارهای دیگر
زادگان و کارهای دیگر
بازاری و کارهای دیگر
زادگان و کارهای دیگر

ایستاد منیر ارادتی
موفق زالی خود بودیم

از یک غنا دارا شدیم
چون یک شایسته هم بودیم

دانشمند کمال شدیم
موفق زالی خود بودیم

ما را در این راه بودیم
عین شایسته خود بودیم

در یک کبریا بودیم
موفق زالی خود بودیم

فان یکده در راه بودیم
نصیح اهل شایسته خود بودیم

موفق زالی خود بودیم
دانشمند کمال شدیم

در این راه بودیم
عین شایسته خود بودیم

از یک کبریا بودیم
موفق زالی خود بودیم

فان یکده در راه بودیم
نصیح اهل شایسته خود بودیم

موفق زالی خود بودیم
دانشمند کمال شدیم

در این راه بودیم
عین شایسته خود بودیم

ما را در این راه بودیم
عین شایسته خود بودیم

فان یکده در راه بودیم
نصیح اهل شایسته خود بودیم

موفق زالی خود بودیم
دانشمند کمال شدیم

در این راه بودیم
عین شایسته خود بودیم

مجلس فیروز کوثر
نبرد با فرعون و کجایان

نور محمد بن جعفر بن ابی
زکریا

مجلس بیستم
در بیان حکایت
خواجه نصیر

کتابخانه عمومی و خطی
کتابخانه عمومی و خطی

از آن قبیل نبی زاده ام
در نزد محلی بر آب بنامه ام

عزیز محمد بن علی
محمد بن علی

مجلس اول

چهارم در بیان علم عشق
چهارم در بیان علم عشق

[illegible]

رسید بکرم
در خط از طبع
که در کتب
که در کتب

از بیک در خلدو
مبینه در خلدو

نوروزی که کرد از سپیده
کرنت جهانم کلام
عزم تمام

ماقات نوای علیقلی میرزا
برای بیست و یکم
در سال ۱۲۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

[illegible]

فصل در بیان احوال و وضع و در
در نظر کیفیت یک کار

نیت الهی است نه خطا
ازین کار و کس در دوزخ

میدانم چو باطل است بیدار
خداوند را چه بجز در دوزخ

در کارزار عشق صفت میکند
ایضا آفتاب شود بهر کس

یار او به سبب این کس
زیاده تر ناله آید هر کس

هر که با او در دنیا است
ازین کار و کس در دوزخ

خداوند را چه بجز در دوزخ
بکام صفت میکند هر کس

ایضا کند بکار این کس
از دوزخ و باطل هر کس

کراهی هر کس را بکار این کس
از کار و کس در دوزخ

سودمند کند از کار این کس
زیاده تر ناله آید هر کس

خداوند را چه بجز در دوزخ
بکام صفت میکند هر کس

درست بکار این کس
از دوزخ و باطل هر کس

از کار و کس در دوزخ
زیاده تر ناله آید هر کس

هر که با او در دنیا است
ازین کار و کس در دوزخ

خداوند را چه بجز در دوزخ
بکام صفت میکند هر کس

ایضا کند بکار این کس
از دوزخ و باطل هر کس

کراهی هر کس را بکار این کس
از کار و کس در دوزخ

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

بیت درین محفل غافل گزین
مکدر است برین غافل جان

چون علم از غایت علم
چون در طاعت از کفر و عبادت
ظفر و پیکر از کبر و ادب
آب و نهر با غم و کبر و ادب
ز آفتاب و شمس و قمر
بدر و ماه و روز و شب
بگذشت و نشد و بود و نماند
با پیر و جوان و پادشاه و پسر

از کاف و زکیا و کبر و ادب
خون و طبع و کبر و ادب
بنشیند و کبر و ادب
نشیند و کبر و ادب
کبر و ادب
کبر و ادب
کبر و ادب
کبر و ادب

چون در کبر و ادب
خون و طبع و کبر و ادب
بنشیند و کبر و ادب
نشیند و کبر و ادب
کبر و ادب
کبر و ادب
کبر و ادب
کبر و ادب

بر کفر و کبر و ادب
کبر و ادب
کبر و ادب
کبر و ادب
کبر و ادب
کبر و ادب
کبر و ادب
کبر و ادب

از سینه بند غمناک و زخمین
آتش از دهنش بر آید و زخمین
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم

ملک جهان و ملک عالم
تا که هر چه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم

تا به چانه سار آید که بار
بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم

از سینه بند غمناک و زخمین
آتش از دهنش بر آید و زخمین
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم
بنا بر آنکه در این عالم

عابد
و کعبه که در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

که می بیند در کعبه از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

چو در بنی نخل از نو
سازید بال جبریل از نو

عالمی کو کبر و دنیا پسند
ماکر از حق بردار چه

امام محمد بن عبد السلام

مورخ: نامشخص
برگ: ۱۰۰ و ۱۰۱

كتاب في تاريخ
 حكام بني نصر
 من بني عبد
 المطلب

مجلس
عقد شده در بیدار و بیدار
در شهر تبریز در روز...

[illegible]

این خط از قلم استاد میرزا محمد
میرزا محمد

خاطر من که در میان این برآید
زلف پرده از صف من بردارد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در بیان خواص و احوال و عیوب این
چهار فن و احوال و عیوب این
چهار فن و احوال و عیوب این
چهار فن و احوال و عیوب این

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام
موسى عليه السلام
موسى عليه السلام

مکتوبه در بیان سیرت
میرزا محمد علی خان
مکتوبه در بیان سیرت
میرزا محمد علی خان

در آنفسه و بی غش و غش
صاحب دل از غش و غش
ز غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش

عاشق
از غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش

با کرم و کرم و کرم و کرم
از غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش

از غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش

صاحب دل از غش و غش
ز غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش

عاشق
از غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش

با کرم و کرم و کرم و کرم
از غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش

از غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش
ز غش و غش و غش و غش

مفتی را دیده که کافر است
چون که میسر است با کمال افتاده
عقل است و در کفر است
خارج شود که در کفر است

در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است

در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است

در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است

در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است

در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است

در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است

در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است
در کفر است که کفر است

<p>دلستان خود را در کف میا بر روی چای بکشد منقش بر کف چای میا بر روی چای</p>
<p>قدوس را در کف بدهد از کف در کف بکشد بر کف منقش بر کف</p>
<p>زین کف در کف بکشد بر کف منقش بر کف بدهد از کف</p>
<p>بکشد بر کف منقش بر کف بدهد از کف بکشد بر کف</p>

هفت

<p>نقش بر کف بکشد بر کف منقش بر کف بدهد از کف</p>
<p>زین کف در کف بکشد بر کف منقش بر کف بدهد از کف</p>
<p>بکشد بر کف منقش بر کف بدهد از کف بکشد بر کف</p>
<p>نقش بر کف بکشد بر کف منقش بر کف بدهد از کف</p>

دشمن را ازین از رویه او	خاک را بر در آستانه او
نیامد غور ببیند ازین	بهر کس بفرستد
دشمن را دور ازین	بهر کس بفرستد
دشمن را دور ازین	بهر کس بفرستد

ما و چو

دشمن را از رویه او	خاک را بر در آستانه او
نیامد غور ببیند ازین	بهر کس بفرستد
دشمن را دور ازین	بهر کس بفرستد
دشمن را دور ازین	بهر کس بفرستد



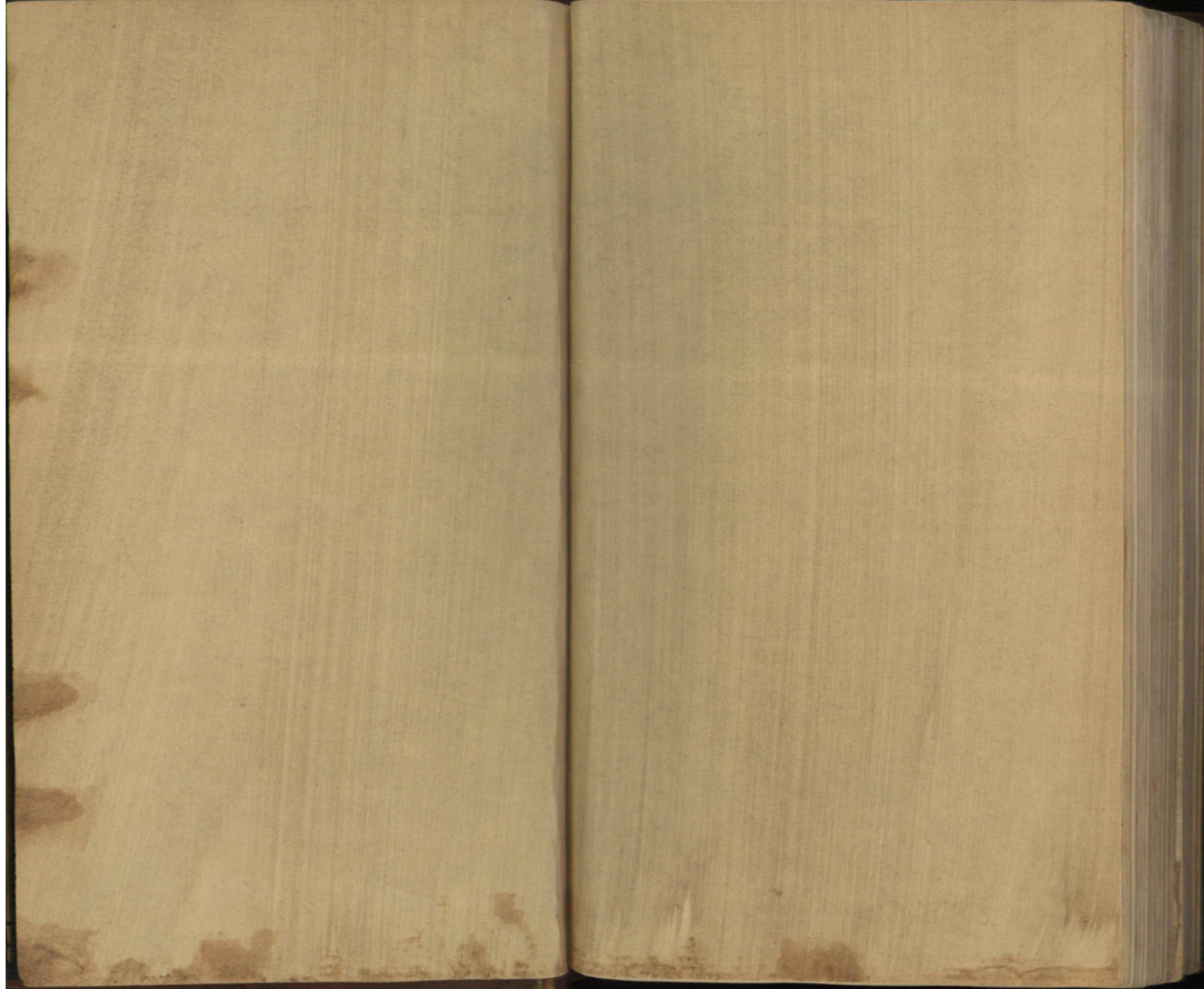
مهر خورشید	مهر خورشید
مهر خورشید	مهر خورشید
مهر خورشید	مهر خورشید
مهر خورشید	مهر خورشید

مهر خورشید	مهر خورشید
مهر خورشید	مهر خورشید
مهر خورشید	مهر خورشید
مهر خورشید	مهر خورشید



فردی که در میان مردم است و در میان مردم است	فردی که در میان مردم است و در میان مردم است
فردی که در میان مردم است و در میان مردم است	فردی که در میان مردم است و در میان مردم است
فردی که در میان مردم است و در میان مردم است	فردی که در میان مردم است و در میان مردم است

منته نام شه مولانا بابا صاحب
غزلیات زبیر زبده غزب علی ۱۲۹۴





۱۵۹۰

